

شکنبه روانی

توسط مزدوران وزارت

در پوشش خانواده!

عیسی اکبرزاده

اردیبهشت ۱۳۹۴

روایتی از جنگ روانی یازده ساله علیه اشرف

شکنجه روانی توسط مزدوران وزارت در پوش خانواده
روایتی از جنگ روانی یازده ساله علیه اشرف
عیسی اکبرزاده
چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۹۴

عناوین کتاب

- پیشگفتار ۳
- فصل اول ۷
 - گسیل کاروان‌های اطلاعات تحت عنوان خانواده
- فصل دوم ۱۲
 - عرصه‌های جنگ روانی علیه مجاهدان اشرفی
- فصل سوم ۲۰
 - زمینه‌سازی جنایت علیه بشریت
- فصل چهارم ۲۶
 - سیرک وحوش در مقابل اشرف
- فصل پنجم ۳۴
 - مزدوران عراقی در سیرک وحوش
- فصل ششم ۴۴
 - حماسه ۱۹ فروردین
- فصل هفتم ۶۱
 - جنگ روانی زمینه‌ساز قتل عام
- سخن آخر ۷۶
 - رویارویی مجاهدین و رژیم آخوندی

پیشگفتار

در آستانه حمله آمریکا و اشغال نظامی عراق در اسفند ۱۳۸۱، رژیم آخوندی از طریق بندوبست‌های پنهانی که با نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا در مذاکرات ژنو صورت داد، کمر به نابودی مجاهدین بسته بود. خلیفه ارتجاع خام‌خیالانه تصور می‌کرد از فرصت به‌دست‌آمده (جنگ در عراق)، می‌تواند سازمان‌یافته‌ترین نیروی ضد رژیم را که تا آن زمان بیش از دو دهه در نبرد رودررو ضربات خردکننده‌ی بر پیکر فرتوت خلافت ارتجاعی آخوندها وارد کرده بود و در کسوت ارتش آزادیبخش ملی ایران، درهم شکستن ماشین جنگی خلیفه ارتجاع را در کارنامه درخشان خود داشت؛ نابود نماید!

در اسفندماه ۱۳۸۱ روزنامه آفرینش وابسته به جناح خامنه‌ای طی مقاله‌ی تحت عنوان «بهترین فرصت برای بستن پرونده منافقین» به خطوط کلی این سیاست اشاره کرده و می‌نویسد: «بحران عراق بهترین موقعیت است تا برای همیشه از شر منافقین خلاص شد، البته اگر از فرصت‌های موجود بهترین استفاده به عمل آید»^۱

به دنبال اجرایی شدن این سیاست، وزارت اطلاعات آخوندها با دامن زدن به یک جنگ روانی در داخل کشور حول چشم‌انداز نابودی مجاهدین باهدف تحریک خانواده‌ها علیه حضور مجاهدین در عراق وارد عمل شد. در آبان ۱۳۸۱ (چهار ماه پیش از حمله نیروهای ائتلاف به عراق) از طریق عوامل خود اقدام به راه‌اندازی یک تجمع ساختگی در مقابل دفتر سازمان ملل متحد در تهران نمود و چنین وانمود می‌کرد که گویا خانواده‌های مجاهدین برای فرزندان مجاهدشان که «اسیر گروهک تروریستی در عراق هستند!» ابراز نگرانی کرده‌اند.

در مقابل این صحنه‌سازی آخوندها، آقای مسعود رجوی طی نامه‌ی خطاب به دبیر کل ملل متحد، کمیسر حقوق بشر، کمیسر عالی ملل متحد در امور پناهندگان، رئیس کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی مدافع حقوق بشر، خاطرنشان کرد که اگر آخوندها ریگی به کفش ندارند، اجازه بدهند هر کس نگران سلامتی وضعیت فرزند یا خویشاوند خود در قرارگاه‌های مجاهدین است با هزینه مجاهدین به دیدار آن‌ها بشتابد؛ اما چنان‌که همگان شاهد بودند از این خانواده‌های موهوم، حتی یک نفر برای ملاقات به عراق نیامد و ماهیت توطئه‌گرانه صحنه‌سازی وزارت اطلاعات برملا شد.

در ۲۶ فروردین ۱۳۸۲ انتشار خبر امضای قرارداد آتش‌بس میان نیروهای ائتلاف و مجاهدین، خواب خلیفه ارتجاع را برآشفته! خامنه‌ای که کیسه گشادی از نتایج بندوبست‌های پشت پرده با «شیطان بزرگ» علیه مجاهدین و مقاومت ایران دوخته بود نتوانست از واکنش‌های هیستریک نسبت به این قرارداد خودداری کند!!!

^۱ روزنامه آفرینش ۱۱ اسفند ۱۳۸۱

آسوشیتدپرس نوشت: «رهبر بالای ایران گفت آمریکا با امضاء قرارداد آتش‌بس با یک گروه اپوزیسیون مسلح ایران نشان داده که معتقد است ... دنیا و آمریکا این‌ها (مجاهدین خلق) را تروریست می‌دانند. اینک آمریکا از آن‌ها حمایت می‌کند. الآن آمریکا از آن‌ها حمایت می‌کند».^۲

وزیر اطلاعات آخوندی نیز گفت: «اگر آمریکا اعضای مجاهدین را به جمهوری اسلامی تحویل دهد، آنگاه به مسئولیت خود عمل کرده است. در غیر این صورت باید آن‌ها را به کشور دیگری بفرستد...».

اما وقتی رژیم آخوندی با این واقعیت سرسخت روبرو گردید که بندوبست، بمباران، حملات نظامی و تروریستی به قرارگاه‌های مجاهدین نمی‌تواند مجاهدین را آن‌طور که خلیفه ارتجاع آرزو می‌کرد کمرشکن نماید، تلاش کرد که با توسل به انواع ترفندها و تمهیدات، به تشکیلات مجاهدین ضربه وارد نماید. یکی از این روش‌ها و البته اصلی‌ترین آن‌ها، به‌کارگیری مثنی مزدور تحت‌عنوان «خانواده» بود.

در سال ۱۳۸۲ وزارت اطلاعات طی پنج نوبت برخی از خانواده‌های مجاهدین به‌ویژه پدران و مادران سالخورده را با توسل به فریب و ایجاد فضای نگرانی در میان آنان به اشرف اعزام نمود. هدف در این مرحله جا انداختن این خط که گویا فرزندان مجاهد آن‌ها به‌زور در عراق نگه داشته شده‌اند و درنتیجه باید به ایران بازگردند، بود! در گام پس با دست‌چین کردن برخی از آنان و به استخدام درآوردن مزدوران خود فروخته تحت عنوان «خانواده» توطئه آخوندها ابعاد دیگری به خود گرفت.

در آذرماه ۱۳۸۷ تحویل دهی «حفاظت اشرف!» از سوی نیروهای آمریکایی به عوامل رژیم جنایتکار آخوندی در عراق و در خلأ حفاظت بین‌المللی در اشرف زمینه مساعدی برای به‌کارگیری روش‌های قهرآمیز و جنایت‌کارانه از سوی نیروهای مالکی فراهم شد.

سه ماه بعد، در اسفند ۱۳۸۷ خامنه‌ای خلیفه ارتجاع با سوءاستفاده از خلأ حفاظت بین‌المللی طی ملاقاتی با جلال طالبانی رئیس‌جمهور وقت عراق با لحنی آمرانه! گفت: «تصمیم دولت عراق [دولت مالکی] برای اخراج (مجاهدین) باید عملی شود و ما منتظر تحقق آن هستیم». به دنبال اظهارات خامنه‌ای فشار روی اشرف نیز وارد مرحله جدیدی شد. حمله جنایت‌کارانه ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸ و شهادت ۱۱ تن و به‌گروگان گرفتن ۳۶ تن از مجاهدان اشرفی از جمله فشارهایی است که در این دوران از سوی نیروهای مالکی به دستور خلیفه ارتجاع به مورد اجرا گذاشته شد.

از ۱۹ بهمن ۱۳۸۸ عوامل رژیم با حمایت همه‌جانبه و امکانات لجستیکی کمیته سرکوب اشرف وابسته به نخست‌وزیری عراق، در مقابل اشرف تجمع کرده و به تهدید و شکنجه روانی ساکنان اشرف مبادرت ورزیدند. به این ترتیب دورانی که در فرهنگ سیاسی به «شکنجه سفید» معروف است آغاز گردید. **بله! این کتاب روایتی از ۶۷۷ روز شکنجه روانی با ۳۲۰ بلندگو به‌طور شبانه‌روزی علیه ساکنان اشرف است.**

^۲ آسوشیتدپرس ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶

ورود من به این کارزار



ورود من به این کارزار اگرچه به عنوان یک مجاهد اشرفی دور از انتظار نبوده و نیست و من نیز در تمامی کارزارهای این دوران حضور فعال داشتم، اما آنچه مرا نسبت به سایر برادران و خواهرانم در این کارزار متمایز می کند، حضور نایب‌ادری ام «محمد اکبرزاده» یکی از مأموران وزارت اطلاعات تحت عنوان خانواده است که از قضا نقش هدایت و برنامه ریزی برای سایر مزدوران در سیرک وحوش ولایت را بر عهده داشت.

محمد اکبرزاده از کلاس پنجم ابتدایی به عضویت بسیج دانش آموزی شهر قزوین درآمد. در دوران راهنمایی در مدرسه «محمد قزوینی»^۳ به صورت حرفه ای در بسیج پایگاه «مهدیه» به اذیت جوانان و نوجوانان در مدارس مشغول بود.

از سال ۱۳۶۴ مأموریت محمد اکبرزاده در بسیج، همکاری با نیروهای سرکوبگر کمیته در اعزام جوانان و نوجوانان به جبهه های جنگ ضد میهنی خمینی بود. او هر بار که برای انجام این مأموریت می رفت بین ۱۰ روز تا یک ماه به خانه باز می گشت، در حالی که جوانان و نوجوانانی که او و سایر همپالگی هایش برای اعزام به جبهه دستگیر کرده بودند به عنوان سرباز یکبار مصرف قربانی مطامع خمینی جنایتکار می شدند. محمد اکبرزاده از بهمن ۱۳۸۸ طی دو سال در سیرک وحوش ولایت در اطراف اشرف، به فعالیت های جاسوسی و همکاری با ارتش مالکی علیه مجاهدین مشغول بود.

این در حالی است که من سال ها پیش در قزوین شهر محل زندگی ام از طریق آشنایی با مجاهد شهید حسن جباری با مجاهدین و آرمان های آنان آشنا گردیدم. از آن تاریخ به بعد کم کم با تعمیق شناختم نسبت به آرمان های مجاهدین خلق، ریشه تمامی دردهای اجتماعی که روزانه شاهد آن بودم را پیدا کردم. در این رهگذر درصدد فرصت مناسبی بودم که به سازمان بپیوندم؛ این فرصت گران بها در سال ۱۳۷۹ برایم بدست آمد. در آن سال با چند تردد به ترکیه اطلاعات لازم برای وصل شدن به سازمان را جمع آوری کردم و با فراهم کردن الزامات کار نهایتاً در فروردین ۱۳۸۰ برای آخرین بار از ایران به ترکیه رفته و به این ترتیب از جهنم آخوندها خارج شدم. در ترکیه توانستم به سرپرل سازمان وصل شده و از آن طریق به ارتش آزادیبخش ملی ایران در عراق بپیوندم. من در کمال آگاهی مجاهدین را به عنوان تنها نیرویی که توان سرنگونی رژیم جنایتکار آخوندی و برقراری آزادی و حاکمیت مردمی را دارند، انتخاب کرده بودم.

^۳ مقابل هلال احمر قزوین

هرچه از زمان انتخاب و گام نهادن در این مسیر گذشت، بیش از پیش بر حقانیت و درستی انتخابم افزود. دنیای جدیدی که از لحظه ورود به آن همه چیز آن برایم تازگی و جذابیت داشت. فراموش نمی‌کنم که وقتی برای نخستین بار وارد قرارگاه اشرف شدم مطلقاً احساس غربت و تنهایی و دوری نمی‌کردم. این حسی بود که من سالیان از آن دور بودم. بله من تازه برادران و خواهران واقعی‌ام را پیدا کرده بودم، در واقع گمشده خودم را پیدا کرده و رؤیای سالیانم محقق شده بود. به همین دلیل ایام، به سرعت برایم سپری شد. با ورودم به ارتش آزادیبخش و پس از دوران پذیرش وارد آموزش‌های مقدماتی و پس از آن آموزش‌های تخصصی شدم. مدتی بعد و پس از عبور از تمرینات عملی و مانورهای نظامی پی‌درپی در هیأت یک افسر ارتش آزادیبخش به انجام وظایف و مسئولیت‌های خود مشغول گردیدم.

تقریباً دو سال پس از ورودم به عراق، جنگ دوم خلیج فارس آغاز شد. هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی در یک زد و بند کثیف و برای خشنودی آخوندهای جنایتکار، قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش را بمباران کردند... همچنانکه که مقاومت ایران در همان زمان بارها هشدار داد، این سیاست باعث شد که از یک سو مجاهدین به عنوان وزنه تعادل منطقه خلع سلاح شدند، از سوی دیگر عوامل و مزدوران عراقی رژیم آخوندی در شورای به اصطلاح حکومتی به طور کامل قدرت را قبضه کردند نتیجه این سیاست احمقانه تغییر تعادل قوای استراتژیک به نفع رژیم آخوندی بود. به نظر می‌رسید که روزهای طلایی خلیفه ارتجاع آغاز شده است! به این ترتیب دوران پیچیده‌ترین و شکوهمندترین آزمایش‌ها و ابتلائات که بدون اغراق در تاریخ مبارزات خلق‌ها بی‌سابقه است و نمی‌توان نمونه‌یی مشابه آن را پیدا نمود، آغاز شد. دورانی که ما مجاهدین از آن با عنوان «پایداری پرشکوه» یاد می‌کنیم.

اما به رغم همه توطئه‌ها رژیم ملاها نه تنها به اهداف شومش دست نیافت. بلکه با پایداری مجاهدان اشرفی، ورق به زیان آخوندها برگشت. تاریخچه ۱۱ سال اخیر در یک کلام چیزی جز زورآزمایی و جدال سنگین و سهمگین بین مجاهدین و رژیم در نقطه کانونی اشرف نیست. این رویارویی بازتاب صورت مسئله کنونی جامعه ایران یعنی سرنگونی رژیم ملأها و کابوس آخوندها از «مجاهدین بی‌سلاح» بوده و هست. حقیقتی که بارها سردمداران و دژخیمان رژیم به آن اعتراف کرده‌اند.

عیسی اکبرزاده - لیبرتی

۳
۹
۳
۱

در اردیبهشت ۱۳۸۲ وزارت اطلاعات رژیم آخوندی، با سوء استفاده از بهم ریختگی وضعیت امنیتی، پس از اشغال عراق و به منظور شکار طعمه، عوامل اطلاعاتی خود را بصورت گسترده یی در داخل کشور بسیج کرد تا با تهدید و تطهیر خانواده های ساکنان اشرف را علیه فرزندان خود بکار بگیرد.

فصل اول

گسیل کاروان های اطلاعات
تحت عنوان خانواده

فصل اول

گسیل کاروان‌های اطلاعات تحت عنوان خانواده

در اردیبهشت ۱۳۸۲ وزارت اطلاعات رژیم آخوندی، با سوءاستفاده از به‌هم‌ریختگی وضعیت امنیتی، پس از اشغال عراق و به‌منظور شکار طعمه، عوامل اطلاعاتی خود را به‌طور گسترده‌یی در داخل کشور بسیج کرد تا با تهدید و تطمیع، خانواده‌های ساکنان اشرف را علیه فرزندان خود بکار بگیرد.

روز چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۲ این توطئه که از ماه‌ها پیش از سوی وزارت اطلاعات در تهران زمینه‌سازی شده بود به‌مورد اجرا گذاشته شد و خانواده‌های شماری از مجاهدین برای تظاهرات علیه سازمان مجاهدین در مقابل دفتر مرکزی سازمان در بغداد تجمع کردند.

از آن تاریخ سیل کاروان‌های وزارت اطلاعات راهی اشرف گردیدند تا از برگ خانواده علیه مجاهدان اشرف سوءاستفاده نماید. تا آنجا که خبرگزاری رسمی رژیم، ایرنا در تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۸۴ اعلام کرد: «در دو سال گذشته، ۱۶۰۰ خانواده در قالب ۹ گروه توسط انجمن نجات به عراق رفته و در قرارگاه «اشرف» با فرزندان‌شان دیدار کرده‌اند. انجمن نجات در استان اصفهان افزود، این عده ابتدا به زیارت عتبات عالیات رفته و سپس به قرارگاه اشرف رفته‌اند. هم‌اکنون نیز منتظر بازشدن مرزهای ایران و عراق هستیم و با بازشدن مرزها اعزام خانواده‌ها برای ملاقات با فرزندان‌شان شروع خواهد شد»

یکی از عوامل وزارت اطلاعات که نقش اصلی و محوری در این پروژه را از همان روزهای نخست بر عهده داشت «محمد اکبرزاده» نابرداری من بود که زیر نقاب «خانواده» به شکنجه روانی مجاهدان اشرفی مشغول بود. او که دوره‌های مقدماتی خود در سرکوب جوانان و زنان در خیابان‌ها، مدارس، لو دادن،



دستگیری جوانان گذرانده بود، مأموریت جدیدش را از وزارت اطلاعات و ارگان پوششی آن یعنی انجمن نجات دریافت کرد و با اولین اکیپ اطلاعاتی‌ها به اشرف آمد.

در تیرماه ۱۳۸۲ به من گفته شد که خانواده‌ام برای ملاقات با من به اشرف آمده‌اند این خبر برای من تعجب‌آور بود زیرا هیچ‌کدام از اعضای خانواده‌ام از حضور من در اشرف اطلاعی نداشتند بنابراین با نابوری به درب شیر^۴ رفتم. در آنجا با دیدن محمد اکبرزاده جا خوردم زیرا به دلیل اختلاف نظرهایی که با او داشتم رابطه‌ام را با او قطع کرده بودم. از این‌رو انتظار نداشتم که او را در اشرف ببینم. بنابراین در همان لحظه متوجه شدم که داستان ملاقات خانواده‌ها که با کاروان و بصورت سازمان‌یافته به اشرف آمده‌اند نمی‌تواند تنها یک ملاقات خانوادگی باشد، بلکه یک توطئه‌یی از سوی وزارت اطلاعات است. حضور محمد اکبرزاده که مدت‌ها در بسیج جزء عوامل سرکوب مخالفین محسوب می‌شد برای من هرگونه شک و شبهه در اینکه گسیل سازمان‌یافته «خانواده‌ها» یک توطئه است را برطرف کرد. بنابراین روشن است که هیچ تمایلی برای ملاقات با او نداشتم و رو به مسئولین حاضر گفتم: «من به دلیل سوابق وی تمایلی به ملاقات با او ندارم و فکر می‌کنم که این کاروان از سوی وزارت اطلاعات سازمان‌دهی شده است؟» اما مسئولین در پاسخ، به من گفتند: «اشکالی ندارد برای ما هم روشن است. اما او الآن میهمان تو است و خوب نیست که با او رفتار بدی داشته باشی. بالاخره او از راه دوری برای دیدار با تو آمده است». نهایتاً با اصرار مسئولین پذیرفتم و به نزد او رفتم.

از همان ابتدای ملاقات حرف‌های وزارت اطلاعات را برای من رله کرد و گفت: «آمده‌ام که تو را با خودم ببرم...» من که دیدم او با وقاحت و دریدگی به خودش جرأت داد که چنین پیشنهادی را رودررو به من بدهد بلند شده و در پاسخ به وی گفتم: «به تو هیچ ربطی ندارد من آگاهانه به ارتش آزادیبخش پیوستم و

می‌خواهم بمانم. تو هم به‌خوبی می‌دانی که من چرا اینجا هستم...».

به هر حال پس از اعتراضی که به حرف‌هایش کردم او ادامه نداد و من هم به توصیه مسئولین که خواستار خویشتنداری از جانب من بودند، او را به مزار شهیدان مروارید بردم تا شاید آثار جنایات رژیم آخوندی و مزدورانش در عراق را ببیند و تا آنجا که به من برمی‌گردد برای آگاه کردن او کوتاهی نکرده باشم.

تمام تلاش او در همین مدت کوتاهی که باهم بودیم این بود که به هر طریق ممکن از جمله



^۴ درب اصلی قرارگاه اشرف است که به دلیل قرار داشتن دو شیر سنگی در طرفین آن به درب شیر شناخته می‌شود.

نشان دادن عکس پدر، مادر، خواهران و برادرانم و برانگیختن عواطف خانوادگی، همچنین وعده زندگی مرفه، ماشین و ازدواج و... مرا با خود به ایران برگرداند او پس از تکرار اراجیف وزارت اطلاعات مبنی بر «بخشش و عفو»! از ندامت نامه‌یی را که از سوی وزارت اطلاعات آورده بود، به من نشان داد و گفت: «تو فقط این را امضا کن و دیگر نگران هیچ چیزی نباش!» من وقتی با این صحنه مواجه شدم برگه را در مقابلش پاره کرده و به وی هشدار دادم که دیگر حق ندارد که در این مورد صحبت کند و او را به سمت اتوبوس‌هایی که با آن اعزام‌شده بودند هدایت کردم و او هم دست از پا درازتر به دنبال کارش رفت...!

اما این تنها مقدمه‌یی از یک داستان طولانی بود... وزارت اطلاعات که در اولین کاروان درواقع تیرش به سنگ خورده بود توطئه دیگری را سازمان‌دهی کرد. محمد اکبرزاده نیز در ادامه خط وزارت اطلاعات تلاش کرد با فریب پدر و مادرم که از روی عواطف نگران سرنوشت من بودند آن‌ها را در این پروژه کثیف مورد سوءاستفاده قرار دهد. به این ترتیب با فریب آنان توانست آن‌ها را با کاروان دوم در مهرماه همان سال (۱۳۸۲) به اشرف بیاورد. البته باید بگویم که نه تنها او با این ملاقات به اهداف کثیفش نرسید بلکه باعث شد که دروغ‌ها و نقش وزارت اطلاعات در این طرح کثیف برای بسیاری خانواده‌ها و ازجمله پدر و مادر من که فریب دجالگری وزارت اطلاعات را خورده بودند روشن شود. مادرم ضمن بیان دروغ‌های وزارت اطلاعات گفت: «محمد آمد و به ما گفت که تو را پیدا کرده است و تو تحت فشارهای روحی و روانی قرار داری. عکس‌هایی هم که از تو گرفته بود به ما نشان داد و گفت که تو در حال حاضر نزد مجاهدین در اشرف زندانی شده‌یی. محمد گفت اگر می‌خواهید که عیسی آزاد شود باید به اشرف بروید و او را راضی کنید که زیر عفونامه‌یی که برای او گرفته‌ام امضا کند».

مادرم ادامه داد «ما فکر می‌کردیم که تو در حمله آمریکا به عراق اسیر شده‌یی و آزادیت به آمدن ما بستگی دارد، به همین دلیل هم قبول کردیم. سپس محمد ما را به تهران و محلی که تابلوی «انجمن نجات» داشت برد. بعد نفرات انجمن نجات ما را به مدت یک هفته توجیه کردند، پس از آن هم به بغداد آمدید و ما را مقابل ساختمان صلیب سرخ و ساختمان‌های سازمان‌های دولتی، پیاده کردند و گفتند که شعارهایی که مأموران انجمن نجات می‌دهند را تکرار کنیم و در همان حین از ما فیلم‌برداری کردند. سپس ما را به اشرف آوردند. پیش از پیاده شدن از اتوبوس یک نفر آمد و به ما گفت که نباید وارد اشرف بشویم. او می‌گفت اگر وارد اشرف بشوید شما را تحت فشار قرار می‌دهند و از شما عکس، فیلم و نامه می‌گیرند تا فرزندان‌تان را در اشرف نگه دارند. اگر هم زیاد مقاومت کنید خودتان را هم به گروگان می‌گیرند. مجاهدین افراد خطرناکی هستند به خاطر همین آمریکایی‌ها آن‌ها را خلع سلاح و محاصره کرده‌اند و نمی‌گذارند از کمپ بیرون بیایند. همچنین آن‌ها در لیست تروریستی هستند و در حال حاضر روند قضایی برای محاکمه آن‌ها شروع شده است، لذا تنها راه برای نجات فرزندان‌تان، همین است که من می‌گویم».

مادرم در ادامه از اینکه متوجه شد تمام این حرف‌ها دروغ بوده و از طریق محمد اکبرزاده مورد سوءاستفاده وزارت اطلاعات قرار گرفته بود، بسیار متأثر شد.

پس از رفتن پدر و مادرم و از اینکه توانسته بودم آن‌ها را نسبت به تصمیم خودم قانع کرده و با خودم همراه نمایم بسیار خوشحال و احساس پیروزی می‌کردم همین احساس را در رابطه با بسیاری از برادران دیگر که آن‌ها هم در معرض این آزمایش قرار گرفته بودند به‌خوبی مشاهده می‌کردم به این ترتیب ترفند وزارت اطلاعات در دومین کاروان نیز بر سرخود و مزدورانش خراب شد.

۳
۶
۳
۱

بکارگیری اهرم خانواده علیه مجاهدان اشرف از طریق فشار بر آنها، البته چیز جدیدی نیست. این ترفند کثیف از سوی ساواک شاه و وزارت اطلاعات آخوندها در رابطه با مجاهدین به کرات مورد سوءاستفاده قرار گرفته و مجاهدین دسته‌کم از سال ۱۳۵۰ که اولین سری مجاهدین دستگیر و روانه زندان شدند، با این تاکتیک کثیف درگیر بوده و هستند. هدف از این تاکتیک به سادگی و روشنی تمام، «متلاشی کردن تنها نیروی سازمانیافته و جنگنده ضد رژیم آخوندی» است.

فصل دوم

عرصه های جنگ روانی
علیه مجاهدین

فصل دوم

عرصه‌های جنگ روانی علیه مجاهدان اشرفی

به‌کارگیری اهرم خانواده علیه مجاهدان اشرفی از طریق فشار بر آن‌ها، البته چیز جدیدی نیست. این ترفند کثیف از سوی ساواک شاه و وزارت اطلاعات آخوندها در رابطه با مجاهدین به‌کرات مورد سوءاستفاده قرار گرفته و مجاهدین دست‌کم از سال ۱۳۵۰ که اولین سری مجاهدین دستگیر و روانه زندان شدند، با این تاکتیک کثیف درگیر بوده و هستند؛ اما بکارگیری این تاکتیک از سوی رژیم پیش از هر چیز بیانگر اوج وحشت آخوندهای جنایتکار از هم‌آورد و تنها نیروی سازمان‌یافته و جنگنده ضد رژیم است. هم‌آوردی که نقش تأثیرگذار و تعیین‌کننده آن بر روی شرایط انفجاری جامعه از زبان سردمداران رژیم بیان می‌شود. به همین دلیل هم رژیم تمامی توان خود را برای به‌اصطلاح «متلاشی» کردن یگانه هم‌آورد و نیروی سرنگون‌کننده خود متمرکز کرده است...

وزارت بدنام اطلاعات آخوندها جمع‌بندی خود را در یکی از سایت‌های شناخته شده وزارت بدنام به نام «مجاهدین»! تحت عنوان «شست‌های درون تشکیلاتی مکانیزم بازدارنده تعیین تکلیف» این هدف را به‌روشنی توضیح می‌دهد و از جمله در قسمتی از آن می‌نویسد: «... تا زمانی که تشکیلات و دیسپلین تشکیلاتی مجاهدین بر شکل و محتوا، اینچنین باقی بماند، هرگونه تغییر و از جمله گسست مناسبات و روابط بین بدنه و راس تشکیلات غیر ممکن خواهد بود...»^۵

تا آنجا که به رژیم آخوندی برمی‌گردد این خط، نه تاکتیک بلکه استراتژی رژیم آخوندی در تمامی پهنه‌ها بوده و بالاترین هزینه را نیز برای پیشبرد آن پرداخته است؛ اما همان‌طور که گذشت زمان نشان داد تمامی تلاش و تقلای رژیم آخوندی شکست خورد و نتوانست به اهدافش دست پیدا کند پایداری مجاهدان اشرفی، ورق را به زیان آخوندهای حاکم برگرداند. تاریخچه بیش از یک دهه پایداری در اشرف چیزی جز نبرد سنگین و سهمگین بین اراده مجاهدین از یک‌سو و ترفندهای رژیم آخوندی از سوی دیگر نبوده و نیست. یکی از پهنه‌های این نبرد سهمگین به‌کارگیری عوامل اطلاعات آخوندی تحت عنوان خانواده در داخل کشور، به‌منظور سوءاستفاده از ارگان‌های بین‌المللی و سفارت‌خانه‌های خارجی بوده است. یکی از عناصر اصلی و کلیدی پیشبرد این خط اطلاعات آخوندی محمد اکبرزاده بود. ازجمله اقداماتی که او سردمداری آن را بر عهده داشته است، بسیج و سازمان‌دهی عوامل اطلاعاتی و مزدوران ارتجاع در راهاندازی تظاهرات‌های ساختگی به‌منظور فشار روی ارگان‌های بین‌المللی و ازجمله صلیب سرخ و سفارتخانه‌های اروپایی در مقابل ساختمان این ارگان‌ها بود.

^۵ سیمای آزادی تلویزیون ملی ایران اخبار یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۸۹ نقل از سایت «مجاهدین» وابسته به وزارت اطلاعات

در یکی از این موارد که خودم سوژه آن بودم صلیب سرخ نامہ‌یی به دستم داد که در آن نوشته بود که گویا من (عیسی اکبرزاده) در اشرف تحت فشار قرار داشته و زندانی هستم. من با دیدن این نامہ بلافاصلہ پاسخ آن را برای صلیب سرخ ارسال کرده و دست به افشاگری زدم. از آن تاریخ تاکنون دیگر نامہ‌یی از جانب صلیب سرخ بنام من ارسال نشد و معلوم شد، که پشت این توطئه کسی جز محمد اکبرزاده نبوده است. به این ترتیب اطلاعات آخوندی از طریق این فشارها توانست صلیب سرخ جهانی را به منظور فشار روی مجاهدان اشرفی به خدمت بگیرد.

در نیمه اول سال ۱۳۸۲ وزارت اطلاعات در چهار نوبت مختلف اقدام به جمع‌آوری اجباری خانواده‌های مجاهدین و به‌ویژه پدران و مادران سالخورده در مقابل سفارت سوئیس (دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران) و دفتر سازمان ملل متحد و در هتل المپیک نمود. هدف از برگزاری این تجمع‌ها علاوه بر ایجاد نگرانی در میان خانواده‌ها فشار روی ارگان‌های بین‌المللی به منظور به خدمت گرفتن آنان برای پیشبرد خط متلاشی کردن تشکیلات سازمان بود.

اما فشار سیستماتیک وزارت اطلاعات در یک دهه گذشته روی ارگان‌های بین‌المللی بخصوص صلیب سرخ جهانی، تنها به ایران تحت حاکمیت آخوندی محدود نمی‌شود بلکه شامل عراق زیر نفوذ رژیم آخوندی و تحت حاکمیت مالکی نیز شده بود. نقش‌آفرین هر دو صحنه در ایران و عراق کسی جز وزارت اطلاعات نبود که از طریق مأموران شناخته شده‌اش از جمله محمد اکبرزاده این هدف را دنبال می‌کرد. او در یک دهه گذشته به‌طور مستمر و حرفه‌یی به عراق تردد می‌کرد. مأموریت او در این ترددات سازمان‌دهی مزدوران اطلاعاتی تحت عنوان خانواده و هماهنگی با ارگان‌های عراقی جهت اعزام و برگزاری تجمع‌ها و تظاهرات علیه سازمان مجاهدین در مقابل دفاتر صلیب سرخ و یونامی بود.

از جمله روز چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۲، خانواده‌های شماری از مجاهدین که بر اساس طرح وزارت اطلاعات اغوا شده بودند برای تظاهرات علیه سازمان مجاهدین در مقابل دفتر مرکزی سازمان در بغداد تجمع کردند. وزارت اطلاعات که از چند ماه پیش روی این طرح کار کرده بود، تحت پوشش «انجمن نجات» این خانواده‌ها را با وعده دیدار فرزندانشان، چند روز پیش از آن، در شهر مرزی مهران جمع کرده بود. پس از توجیه خانواده‌ها توسط مأموران وزارت اطلاعات، آن‌ها را راهی عراق نموده و در هتلی به نام «الدهوی» در شهر کاظمیه مستقر کرد.

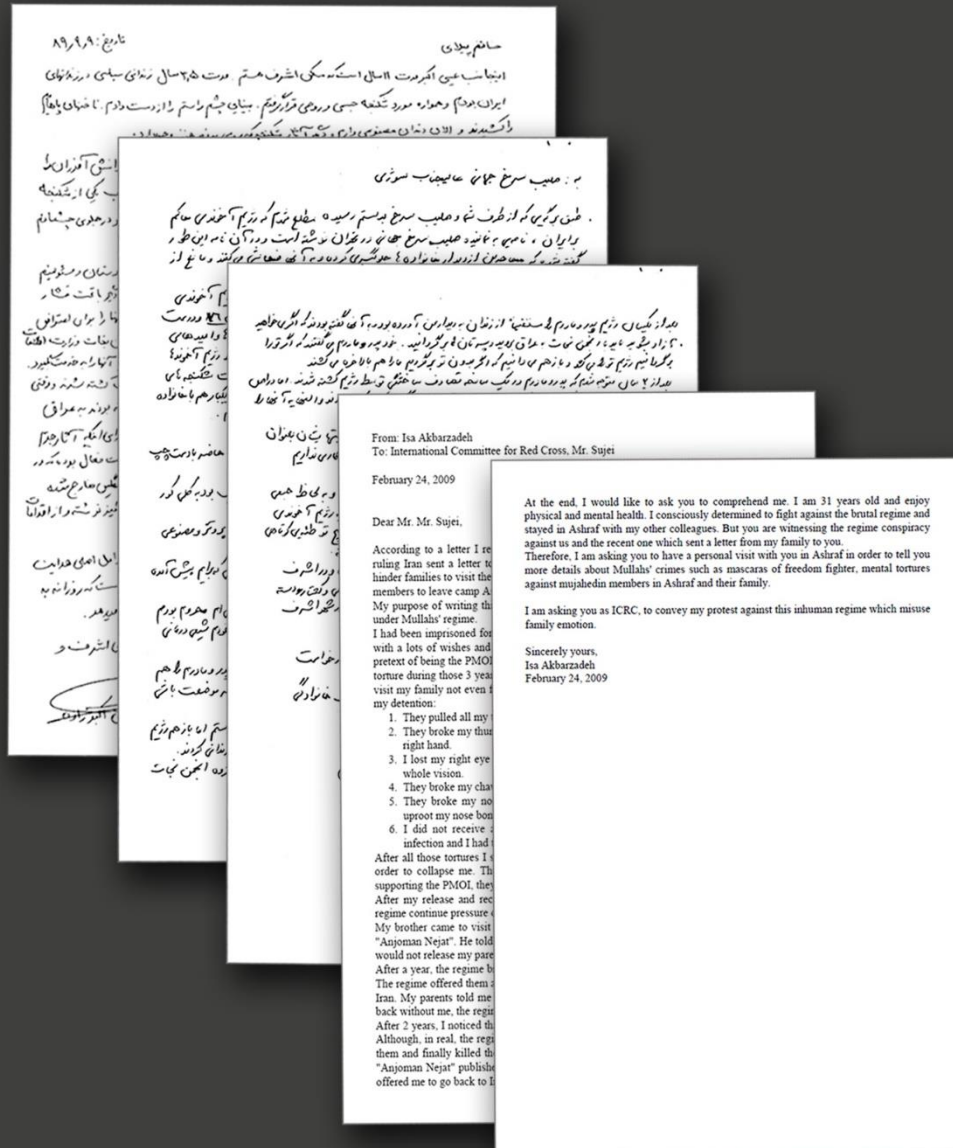
او همچنین پس از شکست پروژه راه‌اندازی کاروان‌های اعزامی به اشرف، با استخدام و سازمان‌دهی معدودی از مزدوران که خود را فروخته و حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات شدند، آن‌ها را به اطراف اشرف می‌آورد و با تهیه فیلم و عکس و ارسال آن به ارگان‌های بین‌المللی خط وزارت اطلاعات را پیش می‌برد. البته این فیلم‌ها در تبلیغات داخل کشوری رژیم نیز باز مصرف می‌شد.

از کارهای دیگر این مزدور ارسال نامہ علاوه بر ارگان‌های بین‌المللی، به شخصیت‌های عراقی در دولت سابق عراق و وزارت به‌اصطلاح حقوق بشر آن بود که همگی به رژیم آخوندی وابستگی داشتند. یکی دیگر

از مأموریت‌های این مزدور مصاحبه با رسانه‌های جیره‌خوار رژیم آخوندی در عراق بود که در آن به لجن‌پراکنی علیه سازمان مجاهدین خلق ایران می‌پرداخت.

بنابراین من نیز با ارسال چندین نامه به ارگان‌های بین‌المللی نقش محمد اکبرزاده به‌عنوان مأمور وزارت اطلاعات آخوندی در صحنه‌گردانی شکنجه روانی ساکنان اشرف افشا کردم. از جمله در تاریخ ۹ آذر ۱۳۸۹ یک نامه به خانم پیلای کمیسر عالی حقوق بشر ملل متحد و همچنین یک نامه به لورن سوژی مسئول صلیب سرخ عراق نوشته و به تشریح سوابق و عملکردهای وی پرداختم.

نامه به خانم پیلای کمیسر حقوق بشر ملل متحد و لورن سوژی مسئول صلیب سرخ عراق



محمد اکبرزاده صحنه گردان تجمع های انجمن «نجات»!
مقابل سفارتخانه ها و ارگان های بین المللی در تهران اشرفا!



سفارت فرانسه - تهران
۳ تیرماه ۱۳۸۳



دفتر صلیب سرخ - تهران
شهریور ۱۳۸۳



سفارت سوئیس - تهران
۲۷ خرداد ۱۳۸۳



مقابل سفارت انگستان - تهران
۷ مرداد ۱۳۸۷



تجمع وزارت اطلاعات - تهران
هتل المپیک ۴ آبان ۱۳۸۳



تجمع مزدوران نجات - اصفهان
۱۷ اسفند ۱۳۸۵

تظاهرات سازماندهی شده توسط وزارت اطلاعات آخوندی
در مقابل دفتر سازمان مجاهدین خلق ایران - بغداد تیرماه ۱۳۸۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد علی

[illegible]

بزرگش خواجه زور داشتند و سلسله است و چون به واسطه این سلسله است که در این زمان
منطقه هند را به واسطه این سلسله است که در این زمان منطوقه اسرائیلی وقت
از این دوران منتهی به واسطه این سلسله است که در این زمان منطوقه اسرائیلی وقت
از این زمان که سلسله است که در این زمان منطوقه اسرائیلی وقت
در این زمان که سلسله است که در این زمان منطوقه اسرائیلی وقت

[illegible]

19

۳
۹
۲
۱

خامنه ای خلیفه ارتجاع در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۸۷، پس از سلسله شکستهایی که در صحنه عراق و بین المللی از مقاومت ایران دریافت کرد، بخصوص پس از حمایت ۳میلیون شیعه عراقی از مجاهدین و با هدف تأثیرگذاری بر تعادل قوای درونی رژیم، در ملاقات با طالبانی رئیس جمهور وقت عراق که به ایران سفر کرده بود خواستار اخراج مجاهدین شد!

فصل سوم

زمینه سازی جنایت
علیه بشریت

فصل سوم

زمینه‌سازی جنایت علیه بشریت

دولت آمریکا در یک نقض عهد آشکار، پرونده امنیتی اشرف و حفاظت آن را در آذر ۱۳۸۷ به نیروهای نوری مالکی که سرسپردگی او به رژیم آخوندی بارها از سوی مقاومت ایران به مقامات آمریکایی گوشزد شده بود، تحویل داد. از این تاریخ به بعد توطئه‌های وزارت اطلاعات آخوندی در هماهنگی کامل با مقامات وقت عراقی و با سوء استفاده از امکانات دولت عراق ابعاد جدیدی به خود گرفت.

خامنه‌ای خلیفه ارتجاع در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۸۷، پس از سلسله شکست‌هایی که در صحنه اجتماعی - سیاسی عراق از مقاومت ایران دریافت کرد، بخصوص پس از حمایت ۳ میلیون شیعه عراقی از مجاهدین، باهدف تأثیرگذاری بر تعادل قوای درونی رژیم، در ملاقات با طالبانی رئیس‌جمهور وقت عراق که به ایران سفر کرده بود. خواستار اخراج مجاهدین شد. خامنه‌ای درحالی که نمی‌توانست خشم و سرخوردگی خود را از پایداری مجاهدان شهر اشرف مخفی کند، برای نخستین بار و با هزینه کلان سیاسی اذعان کرد که رژیمش در یک توافق مخفیانه دوجانبه با دولت عراق خواستار اخراج مجاهدین از این کشور شده و آمرانه گفت: «توافق دوجانبه در خصوص اخراج منافقین از عراق... باید عملی شود و ما منتظر تحقق آن هستیم».

به دنبال آن در ۲۵ اسفند ۱۳۸۷ به دستور «موفق ربیعی» مشاور امنیتی مالکی و جاسوس شناخته شده رژیم آخوندی، نیروهای مالکی به قصد اشغال، به یکی از ساختمان‌های شهر اشرف یورش بردند. این یورش با مقاومت و اعتراض ساکنان این ساختمان روبرو گردید. این اقدام سرآغاز دور جدیدی از جنگ کثیف روانی علیه اشرف و ساکنان آن بود.

در ۱۲ فروردین ۱۳۸۸ موفق ربیعی به شکل احمقانه‌ی طی یک مصاحبه تلویزیونی با ارگان عرب‌زبان رژیم آخوندی در عراق موسوم به «الفرات»، ابلهانه مدعی شد که ۳۴۰۰ تن از ساکنان اشرف «مغز شویی» شده‌اند. او گفت تنها

حدود ۲۰ نفر هستند که می‌خواهند آن ۳۴۰۰ تن را با زور در اشرف نگه‌دارند و بی بهانه اعمال حاکمیت دولت عراق و ادعای وجود سلاح و تروریست، در قرارگاه اشرف، طرح رژیم آخوندی را احمقانه لو داد و گفت:

«۳۴۱۸ انسان مغزشوئی شده یعنی ۱۵ یا ۲۰ نفر مغزهای این افراد را شستشو داده‌اند پسران و دختران جوان، تقریباً ۱۰۰۰ زن جوان و نیز بیش از ۱۰۰۰ مرد جوان با آموزش بسیار بالا روی سلاح‌های بسیار خطرناک هستند ... از این رو، ما درواقع این افراد را از رهبران‌شان جدا می‌کنیم، یعنی اکثریت قاطع



موفق الربیعی
اولین مشاور امنیت مالکی

آن‌ها ما معتقدیم که داوطلبانه می‌خواهند به ایران برگردند... ولی ما تصمیم به بستن قرارگاه گرفته‌ایم. پایان دادن به حضور این سازمان در عراق تصمیمی بازگشت‌ناپذیر است. هیچ تصمیم دیگری نداریم. تصمیم ما روشن است. حضور این سازمان در عراق باید پایان یابد. این قرارگاه باید هر چه زودتر بسته شود و تمام شود. ما می‌خواهیم که همهٔ بهانه‌ها و دلایل و توجیهات دعوا و برخورد بین ما و همسایگانمان و هر کشور همسایه را از بین ببریم... ما اقداماتی تصاعدی و تدریجی داریم ولی عجله نمی‌کنیم چون عجله موجب برخی کارهای نقض حقوق بشر و نقض قوانین یا معاهدات بین‌المللی و تعهداتی می‌شود که به جهان داده‌ایم مبنی بر اینکه این پرونده را در اسرع وقت ولی بدون نقض قوانین بین‌المللی و معاهدات و حقوق بشر ببندیم. این در واقع یک مسألهٔ سیاسی انسانی دارای بُعد تروریستی و بُعد امنیت ملی در داخل عراق با ابعادی منطقه‌یی و ابعادی بین‌المللی با گام‌هایی تدریجی می‌باشد یعنی به تدریج حضور آن‌ها در عراق را تحمل ناپذیر بکنیم... اما به تدریج نیروهای امنیتی عراق وارد قرارگاه می‌شوند و نقطه کنترلی برپا می‌دارند و گشت دایر می‌کنند و بازرسی می‌کنند و دست به حمله می‌زنند، چراکه ما حقیقتاً مطمئن نیستیم چون که در درون قرارگاه ممکن است که سلاح باشد و شاید که درون قرارگاه آدم‌های تروریستی هم‌اکنون وجود داشته باشند».

سازمان مجاهدین به‌عنوان علامت حسن‌نیت و برای افشا و خنثی کردن دعاوی موفق ربیعی «جاسوس بی‌مغز»، از یک‌سو موافقت خود را برای مصاحبهٔ حضوری تک‌به‌تک ساکنان اشرف توسط وزارت به‌اصطلاح حقوق بشر! عراق اعلام کرد و از سوی دیگر موافقت کرد که وزارت کشور عراق با سگ‌های پلیس سراسر اشرف را بازرسی نمایند تا بهانهٔ وجود سلاح نیز سوخته و توطئهٔ وزارت اطلاعات رژیم افشا گردد. این در حالی بود که ساکنان اشرف پیش‌از این تک‌به‌تک توسط ارگان‌های متعدد دولت آمریکا مصاحبه شده و تنها پس‌از آن بود که ساکنان اشرف به‌عنوان مشمولین کنوانسیون چهارم ژنو به رسمیت شناخته شدند.

از ۸ اسفند ۱۳۸۷ تا ۲ اردیبهشت ۱۳۸۸ (۲۶ فوریه تا ۲۲ آوریل ۲۰۰۹) وزارت حقوق بشر عراق با یکایک ساکنان اشرف در خارج از حصار اشرف در داخل گردان نظامی عراقی به‌طور خصوصی و انفرادی ساعت‌ها مصاحبه به‌عمل



بازرسی یکان سگ‌های پلیس از تمامی اماکن اشرف - فروردین ۱۳۸۸

آوردند و به‌رغم تهدید و استفاده از انواع روش‌های کثیف تطمیع؛ تنها ۱۱ تن از ۳۴۱۸ ساکن اشرف خواستار ترک اشرف شدند. به این ترتیب رژیم آخوندی برخلاف انتظارش که کیسه گشادی برای صید کلانی از طعمه دوخته بود تیرش به سنگ خورد و بار دیگر بور و کور شد.

وقایع ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸

در پی شکست توطئه خلیفه ارتجاع (خامنه‌ای) در برچیدن اشرف و به دنبال زمینه‌سازی‌های جنایت‌کارانه مزدوران اطلاعات آخوندی تحت عنوان خانواده که به‌موازات اقدامات دولت دست‌نشانده عراق توسط موفق ربیعی به بهانه «حاکمیت عراق» صورت می‌گرفت، نیروهای مالکی در روزهای ششم و هفتم مرداد ۱۳۸۸ با حمله به اشرف ۱۱ تن از مجاهدان اشرفی را به شهادت رساندند، بیش از ۱۰۰۰ تن را مجروح و مصدوم کردند. ۳۶ تن را به مدت ۷۲ روز به گروگان گرفتند. صدها تن از اشرفیان و اشرف‌نشانان به مدت ۷۲ روز به یک اعتصاب غذای حماسی دست زدند تا اینکه توطئه دشمن را درهم‌شکسته و ۳۶ گروگان اشرفی را آزاد کردند. آنان پیروزمندانه درحالی‌که به دلیل هفت روز اعتصاب غذای خشک در آستانه شهادت بودند، در میان شادی هم‌زمانشان به اشرف بازگشتند.

من یکی از مجروحین این حمله وحشیانه بودم. در روز ۷ مرداد درحالی‌که به همراه سایر هم‌زمانم با دستان خالی در مقابل یورش وحوش تحت امر مالکی در شمال اشرف زنجیر بسته بودیم، به‌طور وحشیانه‌یی با انواع خودروهای زرهی و شلیک مستقیم از سوی آنان مورد حمله و هجوم قرار گرفتیم. بر اثر شلیک مستقیم و نشانه‌روی شده چند تن از هم‌زمانم در کنارم به شهادت رسیدند و البته تعداد بیشتری متحمل جراحت‌های سنگین شدند.

هنگامی‌که برای کمک به یکی از هم‌زمانم که در اثر اصابت گلوله به‌شدت مجروح شده بود اقدام کردم، توسط یک خودروی هاموی که با سرعت به‌قصد زیر گرفتن، در میان جمعیت حرکت می‌کرد مورد اصابت قرار گرفته و بی‌هوش شدم. در آن زمان متوجه نشدم که چه اتفاقی افتاد! اما وقتی به هوش آمدم خود را در بیمارستان اشرف یافتم. پزشکان مجاهد به من گفتند که بافت‌های دست، پا و کمرم بر اثر عبور چرخ‌های هاموی، پاره شده و کمرم هم به‌شدت آسیب‌دیده است. در نتیجه جراحات به مدت دو ماه در بیمارستان اشرف بستری شدم.

پس از وقایع ششم و هفتم مرداد ۱۳۸۸ در اشرف، محمد اکبرزاده به همراه سایر مزدوران که در شعبه وزارت اطلاعات موسوم به «نجات» فعالیت می‌کنند، نامه تقدیر و تشکر خطاب به نوری مالکی ارسال کرده و کشتار مجاهدین را به



حمله وحوش مالکی به اشرف در ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸

وی تبریک گفتند...! **أَفَلَا لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ** این چه خانواده‌یی است که برای قاتلان فرزندان، خواهران و برادرانشان نامه تقدیر و تشکر نوشته و دستان خونین آنان را می‌لیسد؟! بگذارید به خلیفه ارتجاع تأکید کنیم تا آنجا که به ما مجاهدین برمی‌گردد بارها گفته و صدبار دیگر هم می‌گوییم که از چنین خانواده‌هایی تبری می‌جوییم. به خلیفه ارتجاع و مزدوران عراقی می‌گوییم که هر مجاهد خلق که سوگند یاد کرده که مجاهد بماند و مجاهد بمیرد، خانواده حقیقی‌اش یا در خاوران و یا در مروارید آرمیده است. من نیز به‌عنوان یک مجاهد که عهد کردم مجاهد بمانم و مجاهد بمیرم اعلام می‌کنم که مأمور اطلاعات آخوندی محمد اکبرزاده را مطلقاً خانواده خود نمی‌دانم و سرسوزنی به چرندیات او اعتنایی نمی‌کنم.

رهبر مقاومت حرف همه مجاهدین را طی پیامی این‌چنین بیان می‌کند: «...حرف مجاهدین چه با شاه و چه با شیخ و چه با مزدوران عراقی رژیم از ۴۵ سال پیش این بوده است که خانواده سیاسی و ایدئولوژیکی خودت را خانواده ما جا نزن. خانواده اجتماعی و سیاسی و تاریخی و آرمانی هر مجاهد خلق، خلق است و بس به‌خصوص مجاهدی که در خاک امام حسین و اشرف باشد...».

خامنه‌ای به دنبال چه بود و چه به دست آورد؟

خامنه‌ای خلیفه ارتجاع در آستانه نمایش انتخابات رژیم در خرداد ۱۳۸۸ به دنبال برگ برنده در مقابل جناح رقیب بود. خامنه‌ای قصد داشت تا در تعادل درونی رژیم بتواند باند رقیب را حذف و رژیم را تک‌پایه نماید. از این‌رو در ۱۰ اسفند ۱۳۷۸ (۳ ماه پیش از انتخابات) در ملاقات با جلال طالبانی (رئیس‌جمهور وقت عراق)، توافق محرمانه با دولت

The screenshot shows the website of 'Anjuman-e-Najat' (انجمن نجات). The header includes the organization's name and logo. The main content area features a news item titled 'در خواست کمک خانواده های گیلانی از مجامع حقوق بشری' (Request for help for Gilani families from human rights assemblies). The sidebar on the left lists various links and categories. The footer contains a statement about the organization's control over the 'Anjuman-e-Najat' website.

^۶ سورة انبياء آیه ۶۷ - «تف بر شما و به آنچه که می‌پرستید» - کلام حضرت ابراهیم به بت پرستان و از جمله پدر خودش

وقت عراق (مالکی) به منظور برجیدن اشرف را به شکل غیرمنتظره‌یی علنی کرد. امری که حتی مأموران عراقی رژیم (مالکی و ربیعی و...) در دولت عراق را هم غافلگیر نمود. خامنه‌ای در این سه ماه تمامی وزن دو رژیم آخوندی و دولت عراق را روی برجیدن شهر اشرف متمرکز کرد. در صورتی که او پیش از انتخابات موفق به اجرای این طرح می‌شد، در تعادل قوای درونی رژیم دست بالا پیدا می‌کرد و می‌توانست جناح رقیب را حذف و رژیمش را تک‌پایه نماید.

اما وقایع بعدی نشان داد که خامنه‌ای مرتکب یک خطای استراتژیک شد. چراکه پایداری و مقاومت تحسین‌برانگیز مجاهدان اشرفی ترفند خلیفه ارتجاع به منظور حذف جناح رقیب را درهم شکست و برسر کل نظام (هر دو جناح رژیم) خراب کرد. تأثیر شکست خامنه‌ای در برجیدن اشرف او را در تعادل درونی رژیم به نسبت پیش پایین کشیده و جناح رقیب را بیش از پیش مهاجم کرد، تا جایی که آنان را بر آن داشت تا مطالبات خود را به صحنه انتخابات بکشانند. به این ترتیب تضادهای درونی رژیم به درون جامعه راه یافت. نتیجه اینکه خامنه‌ای بر آن بود تا اشرف را از میان بردارد، اما با دست خودش اشرف و مجاهدین را در کانون و قلب قیام ۱۳۸۸ جای داد.

اما هسته مرکزی دعوا بر سر اشرف چیست؟

بنابراین هسته مرکزی دعوا تا آنجا که به رژیم آخوندی مربوط می‌شود بر سر حضور سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف یا انتقال آن‌ها به خارج از عراق نبوده و نیست بخصوص که ساکنان اشرف سرانجام در اردیبهشت ۱۳۹۰ طرح پارلمان اروپا که از سوی آقای استراون استیونسون برای ترک عراق به خانم رجوی ارائه شد، را پذیرفتند. بنابراین دعوا بر سر موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران است. نیرویی که رژیم آخوندی آن را تنها **تهدید موجودیت خود** می‌داند و می‌خواهد آن را به‌طور فیزیکی نابود و یا زیر فشار وادار به تسلیم نماید.

۳
۹
۲
۱

۴۱ ماه پس از تحویل دهی حفاظت اشرف از سوی آمریکایی‌ها به نیروهای مالکی، و در حالی که خلیفه ارتجاع از حمله و هجوم و کشتار مجاهدان اشرفی طرفی نیست، «سیرک مزدوران» اطلاعاتی زیر چتر حمایت و پشتیبانی نیروهای مالکی در مقابل قرارگاه اشرف، از بهمن ۱۳۸۸ تا دی ۱۳۹۰ برپا شد.

فصل چهارم

سیرک و حوش
در مقابل اشرف

فصل چهارم

سیرک وحوش در مقابل اشرف

۱۴ ماه پس از تحویل دهی حفاظت اشرف از سوی آمریکایی‌ها به نیروهای مالکی و درحالی‌که خلیفه ارتجاع از حمله و هجوم و کشتار مجاهدان اشرفی طرفی نیست، «سیرک وحوش ولایت» زیر چتر حمایت و پشتیبانی نیروهای مالکی در مقابل قرارگاه اشرف، از بهمن ۱۳۸۸ تا دیماه ۱۳۹۰ برپا شد. مزدوران اطلاعاتی با نصب ۳۲۰ بلندگو در تمامی اضلاع اشرف به مدت ۶۷۷ روز بی‌وقفه و شبانه‌روزی با تهدید و ارعاب و نشخوار اراجیف و اباطیل مشمئزکننده و مستهجن به شکنجه روانی مجاهدان اشرفی مشغول بودند. دورانی که در فرهنگ سیاسی به «شکنجه سفید» معروف است، آغاز شده بود...!

سابقه استفاده از بلندگو به عنوان ابزار شکنجه!

سابقه استفاده از بلندگو جهت شکنجه روانی به‌طور سیستماتیک و گسترده، به جنگ جهانی دوم توسط گشتاپو^۷ علیه مقاومت مردم کشورهای اشغال‌شده برمی‌گردد. از جمله می‌توان از «گتوی ورشو»^۸ در لهستان، در پاریس توسط پلیس حکومت دست‌نشانده هیتلر «ویشی»^۹، در نروژ پس از عملیات انفجار تأسیسات آب‌سنگین نازی‌ها توسط مقاومت نروژ، به‌طور گسترده نام برد. نازی‌ها برای شکنجه ساکنان «گتو» در ورشو با نصب بلندگوهای گوش‌خراش و پخش افکار ارتجاعی و نژادپرستانه نازی‌ها، ساکنان «گتو» را مورد اذیت و آزار و شکنجه و تحقیر قرار می‌دادند. اما نمونه «متکامل» و متأخر آن را باید در زندان‌های رژیم آخوندی و علیه زندانیان سیاسی مجاهد و مبارز یادآوری نمود. در تمامی سال‌های دهه ۱۳۶۰ استفاده از بلندگو به‌عنوان یک ابزار شکنجه امری عادی و رایج بوده است؛ اما نقطه اوج آن به گواهی تمامی زندانیان سیاسی دهه شصت از پائیز سال ۱۳۶۱ تا شهریور ۱۳۶۳ به مدت تقریبی دو سال به‌طور سیستماتیک توسط باند لاجوردی در زندان‌های اوین و قزلحصار مورد استفاده قرار گرفت. در زندان قزلحصار درب تمامی بندهای عمومی بسته شد. استفاده از هواخوری فقط به خشک کردن لباس محدود گردید، استفاده از دستشویی به ۴ نوبت در شبانه‌روز محدود شد. تماس با سلول‌های مجاور بند عمومی ممنوع اعلام شد و اجرای آن توسط «توابین» که در راهروهای بند به گشت‌زنی اشتغال داشتند کنترل می‌شد، تخطی از ضوابط غیر انسانی زندانبان شکنجه وحشیانه در زیرهشت بند را به دنبال داشت. بلندگوهای بند از ساعت ۵ بامداد با پخش

^۷ پلیس امنیتی آلمان نازی

^۸ «گتو» نام محله یهودیان در شهر ورشو (لهستان) است. پس از اشغال لهستان توسط ارتش آلمان نازی در سال ۱۹۳۹ این محله رفته‌رفته به یک زندان جهت نگهداری یهودیان تبدیل گردید. ابتدا تمامی یهودیان را از مناطق مختلف شهر جمع‌آوری و در این محله اسکان دادند. سپس به دور آن حصار کشیده و این محله را از سایر نقاط شهر ایزوله کردند و نهایتاً پس از اجرایی شدن «راه‌حل نهایی» گروه‌گروه از ساکنان گتو را به کوره‌های آدم‌سوزی «آشویتز» منتقل نموده قتل‌عام کردند. پس از سرکوبی قیام مسلحانه اعضای مقاومت در گتوی ورشو، این منطقه به‌طور کامل تخریب و نابود گردید.

^۹ حکومت ویشی تحت ریاست ژنرال «پتن» یک دولت دست‌نشانده هیتلر در فرانسه، پس از اشغال آن در سال ۱۹۴۱ بود.

گوشخراش «مداحی های رژییم» و سپس سخنرانی آخوندها تا ظهر ادامه داشت و از ظهر تا شب به پخش برنامه‌های رادیو و دعا و سینه‌زنی می‌پرداختند، کسانی که به خود جرأت داده و به هنگام پخش اباطیل آخوندها از بلندگوها در زمینه ترویج تحجر و بنیادگرایی پای خود را برای رفع خستگی دراز می‌کردند باید متحمل شکنجه و ایستادن سرپا به مدت ۲۴ ساعت زیر هشت بند می‌شدند تا عبرتی برای دیگران باشند...

اما همه این فشارها و شکنجه‌ها که به مدت دو سال بر زندانیان مجاهد و مبارز اعمال شد نه تنها خللی در ایمان به راه و آرمانشان ایجاد نکرد، بلکه بر ایمان آنان افزود **لَیْسَ دَاوُا اِیْمَانًا مَعَ اِیْمَانِهِمْ...**^{۱۰} تا آنجا که رژییم جنایتکار آخوندی بالاخره پس از هفت سال فشار و انواع شکنجه‌های جسمی و روحی مستأصل از ایمان و اراده آنان و با پذیرش شکست ایدئولوژیک در مقابل ایدئولوژی مجاهدین، در سال ۱۳۶۷ به ناگزیر به قتل‌عام زندانیان مجاهد و مبارز مبادرت ورزید. این چنین بود که اشرفی‌ها با چنین پیشینه و به یمن انقلاب درونی‌شان توانستند ۶۷۷ روز شکنجه روانی مأموران وزارت تحت نام خانواده را درهم‌شکسته و به الگوی نوینی از ایستادگی بر سر اصول تبدیل گردند.

صحنه‌گردان سیرک وحوش ولایت

مأموریت هدایت و سازمان‌دهی «سیرک مزدوران» در اطراف اشرف بر عهده محمد اکبرزاده بود. او طی دو سال به جز مواردی که برای مرخصی به ایران می‌رفت بطور حرفه‌یی در سیرک وحوش حضور داشت و گروه‌های اعزامی مأموران وزارت تحت نام خانواده را توجیه و زمان‌بندی کار آنان را برنامه‌ریزی می‌کرد. بله این خبرچین اطلاعات آخوندی که جاسوسی و شکنجه را از دوران مدرسه در پایگاه‌های بسیج آغاز کرده بود و در مراحل بعدی به یک مأمور وزارت اطلاعات ارتقاء پیدا کرده بود، حالا به صحنه‌گردانی «سیرک وحوش ولایت» از سوی وزارت اطلاعات «جهش»! کرد.

اطلاعات آخوندی ادعا می‌کند که گویا مزدوران اعزامی، اعضاء خانواده اشرفی‌ها بوده و برای نجات جان آنان به اطراف اشرف آمده‌اند؛ اما به‌ناگزیر در قدم بعد بند را آب داده، به اهداف پلید خود اعتراف نموده و ماهیت کثیف خود را افشا می‌کند. عربده‌کشی‌های اوباش خامنه‌ای که از ۳۲۰ بلندگو به‌طور شبانه‌روزی پخش می‌گردید مؤید همین واقعیت است. لازم به یادآوری است که برای حفظ حریم و حرمت‌ها ناگزیر از حذف کلمات رکیک و مستهجن بودم:

محمد اکبرزاده ۲ بهمن ۱۳۸۹:

«...پلیس عراق شما را محاصره کردند ... آهای فریب‌خورده‌ها فریب خورده‌ها به خودتون بیایید خودتونو نجات بدید. خودتونو نجات بدید...».

^{۱۰} سورة فتح آیه ۴



محمد اکبرزاده ۲ بهمن ۱۳۸۹:

«...به زودی به زودی همه شما شیطان‌ها، در دادگاه قضایی محاکمه خواهید شد. در دادگاه قضایی محاکمه خواهید شد و به سزای اعمالتان خواهید رسید...».

ثریا عبداللهی ۱۷ آبان ۱۳۸۹:

«خانواده‌ها منتظرند که حلقومت را جلوی در بیرون بکشند... با صدای بلند بگویم که کار سازمان تمام شده به دست همین خانواده‌های عزیز و به دست غیور زنان و غیور مردان ایرانی تمام شده است...»

ثریا عبداللهی ۲۳ آذر ۱۳۸۹:

«...به تو چه مربوطه؟ هر کاره که هست. هر چی که هست هر چی که بوده و هست به تو چه مربوطه؟... تنها حرفت همینکه که این‌ها اطلاعاتی‌اند...».

محمد اکبرزاده ۱۴ بهمن ۱۳۸۹:

«ارتش فرماندهاشون به حمایت شما ایستاده‌اند. دولت عراق به حمایت شما عزیزان ایستاده‌اند قیام کنید. دولت ایران عفو نامه به شما عزیزان داده‌اند بچه‌ها. قیام کنید. فقط فرماندهانتون هستند که باید مجازات شوند همینجا. به دست همین خانواده‌ها. آخیش. چه لذتی داره این فرماندهانتون مجازات کنیم. این سران‌تون مجازات کنیم. مطمئن باشید به دست همین خانواده‌ها مجازات می‌شوند... مطمئن باش خودم گлот و می‌جوم. آخیش...».

محمد اکبرزاده ۱۰ بهمن ۱۳۸۹:

«... روز به روز شرایط سخت‌تر و سخت‌تر خواهد شد. محدودیت محدودیت بیشتر و بیشتر می‌شه...»



محمد اکبرزاده و ثریا عبداللهی در حال
لجن‌پراکنی با ۳۲۰ بلندگو



یک مزدور در سیرک وحوش ولایت ۱۵ بهمن ۱۳۸۹:

«...پس بدانید آگاه باشید که خانواده‌ها هر لحظه اراده کنند اشرف را با خاک و خون یکی می‌کنند به زباله دون تاریخ می‌فرستن... این را سفت تو گوشتون فرو کنین. می‌دونید که هر لحظه که اراده بکنیم پشت و روتون می‌کنیم... صبر کنید نمی‌خواهیم یک مرتبه... بهتون بگیم که چشماتون بزنه بیرون... کاری نکنید که خشم ما به سر بیاد. ما صبرمون زیاده صبر می‌کنیم به موقعش. هر لحظه بخواهیم فقط یک دونه (نامفهوم) از شما می‌کنیم... خیلی خیلی خیلی طول بکشد تا آخر همین سال. یعنی دیگه باید برید توی زباله‌دان...».



مزدور کریم شیخی در لباس نظامیان عراقی
به همراه محمد اکبرزاده

کریم شیخی ۳۰ تیر ۱۳۹۰:

«ما تو اشرف می‌مونیم. اشرف را قبرستان می‌کنیم پس می‌خواهن شما را به کشتن بدن. هر چه سریع‌تر خودتان را از این مهلکه بیرون بکشید. به امید دیدار».

کریم شیخی ۴ مرداد ۱۳۹۰:

«الان هم روز عذاب است روز مجازات است به خدا قسم نمی‌گذریم اگر خود دولت جمهوری اسلامی از شما بگذرن ای سران ما نمی‌گذریم. اگر دولت نوری مالکی بگذره ما نمی‌گذریم هر کدام بخواین...»

کریم شیخی ۱۵ مرداد ۱۳۹۰:

«... والله به ولای علی هر کلمه‌یی که امام خمینی در باره این سازمان و این فرقه کثیف گفته عینهو آیه است. دقیق فہیم».

محمد اکبرزاده ۲۸ تیر ۱۳۹۰:

«...این تشکیلات مسعود و مریم به پایان خط رسیده. بله عزیزان. دیگه آخرای خطه. الان نزدیک ۱۶-۱۷ ماهه که ما داریم داد می‌زنیم بچه‌ها شمارش معکوس شروع شده. بله شمارش معکوس شروع شده. دیگه این دفعه جدی جدی شمارش معکوس شروع شده...»

شکنجهٔ روانی مجاهدان اشرفی

با ۳۲۰ بلندگو به مدت ۶۷۷ شبانه روز





جابجایی مزدوران با خودروی استخبارات



محمد اکبرزاده ترده با خودروی استخبارات



محمد اکبرزاده در حال لجن پراکنی



مزدوران در حال پرتاب سنگ به سمت اشرافی‌ها



پرتاب سنگ با قلاب سنگ!!



پرتاب سنگ با تیرکمان تحت حمایت
نیروهای مسلح!!

٣٩٢١

در ۲۰ آذر ۱۳۸۹ وزارت اطلاعات علاوه بر مأموران وزارت
تحت نام خانواده شماری از مزدوران عراقی رژیم را به
منظور رونق دادن به سیرک وارفته مزدوران و برای
جلوگیری از شکست این پروژه، به سیرک وحوش
تزریق کرد.

فصل پنجم

مزدوران عراقی
در سیرک وحوش

فصل پنجم

مزدوران عراقی در سیرک وحوش

در ۲۰ آذر ۱۳۸۹ وزارت اطلاعات علاوه بر مأموران وزارتی تحت نام خانواده شماری از مزدوران عراقی رژیم را به منظور رونق دادن به سیرک وارفته مزدوران و برای جلوگیری از شکست این پروژه، به آن تزریق کرد. در این نمایش که بگفته سردمداران آن قرار بود شیوخ «عشایر» و «مردم عراق» تا پایان برچیدن اشرف به همراه مأموران وزارت در مقابل درب شیر اشرف تحسن نمایند و البته چادرهای بزرگی هم به همین منظور برپاشده بود؛ پس از چند روز در پی اعتراضات گسترده عشایر و شخصیت‌های سیاسی و از جمله پارلمان‌ترهای مردم شریف عراق گورزاد شد. اگرچه این طرح به طور کامل شکست خورد اما به شکل یک سریال نمایشی که همه هفته در روزهای جمعه به نمایش در می‌آمد ادامه یافت و به جمع انگشت‌شمار «سیرک وحوش» افزود. در این سریال شبکه‌های عرب‌زبان رژیم آخوندی مانند العالم، الفرات و المسار به همراه العراقیه تلویزیون رسمی دولت مالکی هم باهدف پوشش دادن به این سیرک شرکت داشتند. مسئولیت جمع‌آوری و بسیج مزدوران نیز بر عهده دو مأمور شناخته شده نیروی تروریستی قدس به نام‌های نافع عیسی و آخوند جنایتکار جبار معموری بود. آن‌ها برای اجرای این سریال، مزدوران عراقی را با وعده غذای مجانی و پول بسیج می‌کردند.

محمد اکبرزاده سرکردگی این سیرک از جانب مأموران وزارت را بر عهده داشت. او در هماهنگی با آخوند جبار معموری، که در میان مردم دیالی از سال‌ها پیش از سقوط دولت سابق عراق به مزدوری برای رژیم آخوندی شناخته شده بود، همچنین نافع عیسی مأمور دیگر رژیم آخوندی در عراق، برنامه‌ریزی و هدایت آن را بر عهده داشتند.

اما طولی نکشید که این سریال هفتگی هم به دلیل سرقت دست‌مزد مزدوران اعزامی توسط دو مأمور یادشده، کسی حاضر به شرکت در آن نشد و این توطئه هم شکست خورد و چادرها برچیده شدند.

این نمایش در روز ۲۰ آذر ۱۳۸۹ اجرا شد که با اعتراض شدید ساکنان اشرف روبرو گردید. من نیز توفیق این را داشتم که در این رویارویی در کنار سایر خواهران و برادرانم مقابل درب شیر شرکت داشته باشم. در آن روز از نزدیک شاهد وارفتگی مزدوران جمع‌آوری‌شده از اطراف و اکناف استان دیالی تا بغداد بودم.



ما در صفوف فشرده که دست‌های خود را به یکدیگر زنجیر کرده و یک دیوار انسانی مستحکم در مقابل مزدوران بنا کرده و با شعارهای کوبنده توطئه رژیم را افشا نمودیم، تا جایی که این توطئه بر سر طراحانش خراب شد. در اثر افشاگری‌هایی که در صحنه انجام شد، بسیاری از عراقیان که فریب مأموران رژیم آخوندی جبار معموری و نافع عیسی را خورده بودند و به نظر می‌رسید انتظار چنین صحنه‌های رسوایی را نداشتند با اعتراض محل را ترک نمودند. محمد اکبرزاده نابرداری این‌جانب نیز بر بالای یکی از برج‌های بلندگوی مزدوران رفته و با دوربین به شغل همیشگی‌اش که من از دوران نوجوانی از او در خاطر دارم، یعنی جاسوسی برای اطلاعات آخوندی مشغول بود. این نمایش رژیم آخوندی حوالی ظهر درحالی که بسیاری از شرکت کنندگان به‌عنوان اعتراض محل را ترک کرده بودند تمام شد. به این ترتیب این توطئه از ابتدای آغازش با شکست روبرو شد و شبکه‌های تلویزیونی عرب‌زبان رژیم هم که به این شوی مسخره دعوت شده بودند، به دلیل شکست مفتضحانه و صحنه‌های بی‌رمق نتوانستند انعکاسی که انتظارش را داشتند بدهند.

در شکست این توطئه ضروری است یادآوری کنم که نافع عیسی نفر اصلی این سیرک در روز هفتم تحصن اقدام به انتشار یک نامه سرگشاده نمایشی برای مردم عراق کرد. او در این نامه از کسانی که سیرک وحوش را تحویل نگرفته و شرکت نداشتند شکایت می‌کند! به این ترتیب او ناخواسته اوج افلاس و درماندگی خلیفه ارتجاع در عراق را نشان می‌دهد. نافع عیسی در قسمتی از این نامه می‌نویسد:

«... در خلال این چند روز که ما در اینجا به تحصن نشستیم هیچ فرد سیاسی و یا نماینده مجلس و یا یک نماینده از دولت محلی دیالی به دیدار ما نیامده است که ببیند خواسته ما چیست؟ انگار که ما از سیاره دیگری به اینجا آمديم، جهت اطلاع تعدادی از کانال‌های ماهواره‌یی^{۱۱} برای دومین بار است که از ما دیدار می‌کنند و با خواسته‌های ما آشنا می‌شوند ولی آنهایی که با رأی ما به کرسی قدرت رسیدند...»



^{۱۱} منظور از کانال‌های ماهواره‌یی کانال‌های عرب زبان آخوندها بنام‌های العالم، الفرات، المسار و العراقیه می‌باشد که در تمام سیرک‌های مزدوران شرکت داشتند

به دنبال شکست سیرک مشترک مزدوران، در تاریخ ۵ دی ۱۳۸۹ یعنی کمتر از یک ماه پس از نمایش تحصن! نیروهای مالکی بنا به درخواست خلیفه ارتجاع خامنه‌ای جنایتکار و طرحی که موفق ربیعی آن را پیش از این در مصاحبه با تلویزیون الفرات احمقانه لو داده بود، با حمله به بیمارستان مصلحی آن را به اشغال خود درآوردند. در این یورش وحشیانه شماری از مجاهدان مجروح و شماری از خودروهای اشرفیان از جمله یک دستگاه جرثقیل توسط نیروهای مالکی به سرقت رفت.

متعاقباً در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۸۹ دوازده روز پس از اشغال بیمارستان مصلحی، مزدوران عراقی با حمایت و تشویق و همکاری «سیرک وحوش» با سنگ و کلوخ و کوکتل مولوتوف در ضلع جنوب اشرف تهاجم کردند. در اثر این حمله وحشیانه ۱۷۶ تن از ساکنان اشرف بر اثر اصابت سنگ مجروح گردیدند که ۹۱ تن از آنان زنان قهرمان مجاهد بودند. البته به‌رغم هزینه زیاد و تلاش گسترده‌یی که سفارت رژیم آخوندی، نیروی تروریستی قدس، وزارت اطلاعات، کمیته سرکوب اشرف و دفتر نخست‌وزیری مالکی برای بسیج نیرو و تبلیغات حول آن انجام دادند؛ اما سرنوشت این نمایش نیز مشابه نمایش‌های پیشین به شکست رسوایی انجامید. از جمله آنچه خودم در صحنه شاهد آن بودم در ۲۱ اتوبوسی که در ساعت ۱۲ ظهر به اشرف رسیدند تنها ۵۰ مزدور حضور داشتند. صحنه‌گردانان نمایش، همان ۲ مزدور شناخته‌شده یعنی نافع عیسی و جبار معموری بودند.

در ۲۹ بهمن ۱۳۸۹ همزمان با شعله‌ور شدن امواج قیام در ایران و عراق علیه دیکتاتوری‌های درهم شکسته ارتجاعی، در ضلع جنوب اشرف توسط مزدوران نافع عیسی و آخوند جبار معموری، اجرا شد. مزدوران در این نمایش با ۴۳ خودروی شهری، به ضلع جنوب اشرف اعزام شدند تا با درخواست اخراج مجاهدین از عراق، شاید خامنه‌ای را از توفان قیام و مالکی را از شعله‌های خشم مردم عراق، برهانند.

نافع عیسی کیست؟^{۱۲}



نافع عیسی، مزدور دوجانبه‌ای و مالکی است. مالکی، او را به‌عنوان رئیس یک مؤسسه پوششی به نام «کمیته حمایت از متحصنان اشرف»^{۱۳} منصوب کرده بود.

نافع عیسی از سال ۱۳۸۵ به استخدام نیروی تروریستی قدس درآمد و تا سال ۱۳۹۰ که نیروهای آمریکایی در عراق بودند، هرسال چند بار برای توجیه و گرفتن خط کار علیه مجاهدین به ایران سفر می‌کرد.

اولین مأموریت نافع عیسی، اجیر کردن مزدور برای فعالیت مستمر علیه اشرف بود. این مستخدمین، در پوشش تجارت و رابط تجاری نخست‌وزیری عراق، به ایران رفت و آمد می‌کردند. نافع عیسی، موجب مزدوران را از سفیر رژیم در بغداد می‌گرفت و بین آنان توزیع می‌کرد. رابط نافع عیسی در سفارت بغداد، حاج علی نویدی از مأموران اطلاعات در سفارت ایران است.

نافع عیسی، که یک جلاد عراقی نیروی قدس است مطامع آخوندها علیه اشرف و ساکنانش را بارها به زبان آورده است. ازجمله، وی روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰ در تلویزیون رسمی رژیم، تحت عنوان جعلی، «دکتر» و «فعال حقوق بشر» شرکت کرد و با تکرار اباطیلی که وزارت اطلاعات در دهانش گذاشته بود، گفت: «این گروهک تروریستی شیطان هستند. حتی اگر از این جایی که هستند به منطقه دیگری منتقل شوند مشکل حل نمی‌شود و مشکل هم چنان باقی است.

موضوع این نیست که اردوگاه اشرف در فلان نقطه باشد و در فلان نقطه نباشد. تا وقتی که به نظر من این‌ها اخراج نشوند و یا اگر در عراق حضور دارند به دست دستگاه قضایی محاکمه نشوند وضعیت هم چنان ادامه خواهد داشت... بدون تردید مردم به اردوگاه اشرف حمله می‌برند و آن را بر سر اعضا و کسانی که در آن هستند خراب می‌کنند». مزدور نافع عیسی، همچنین، در سازماندهی تهاجم وحشیانه مزدوران اجیرشده روز جمعه ۱۷ دی ۱۳۸۹ به اشرف نقش فعالی داشت. در آن تهاجم ۱۷۶ تن (شامل ۹۱ زن مجاهد خلق) مجروح شدند. مزدور نافع عیسی، فردای آن روز برای دریافت موجب به کرمانشاه و از آنجا به قم و تهران شتافت.

^{۱۲} به نقل از اطلاعاتیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ۲۵ آبان ۱۳۹۲ و ۲۳ دی‌ماه ۱۳۸۹

^{۱۳} منظور از متحصنان همان مأموران وزارتتی تحت نام خانواده هستند که به استخدام وزارت اطلاعات و نیروی قدس درآمدند و به وسیله ۳۲۰ بلندگو، به مدت ۶۷۷ روز، با تهدید و دشنام شبانه‌روزی، مجاهدین را شکنجه روانی می‌کردند



نافع عیسی در ملاقات با هیأت اقتصادی در ایران



آقامحمدی



محمود فرهادی - نیروی قدس

در این سفر ۱۷ تن از دیگر مزدوران رژیم که تحت عنوان یک هیأت تجاری او را همراهی می‌کردند، از مرز مندلی وارد ایران شده و به کرمانشاه رفتند. این هیأت توسط پاسدار-تروریست محمود فرهادی، از سرکردگان نیروی قدس، به ایران فراخوانده بودند. فرهادی همان تروریستی است که در مهرماه ۱۳۸۶ توسط نیروهای آمریکایی در هتل پالاس شهر سلیمانیه دستگیر شد. او پس از توافقنامه امنیتی و تحویل زندانیان به عراق، توسط مالکی آزاد شد. وی هم‌اکنون در پوشش «مشاور اقتصادی استاندار کرمانشاه» و «مسئول سازمان رفاه مردم عراق» بخشی از عملیات تروریستی و جنایت‌کارانه در عراق را فرماندهی می‌کند.

نافع عیسی در کرمانشاه از «مشاور اقتصادی استاندار کرمانشاه» و در تهران از «آقا محمدی» از اعضای شورای عالی امنیت رژیم «مزد» خود را، همراه با خط کار اقدامات بعدی علیه اشرافیان دریافت کرد.

سرپرستی اکپ ۱۷ نفره مزدوران که نافع عیسی در آن حضور داشت برعهده علی خضیر ناصر بود. آنها پس از ۳ روز توقف در کرمانشاه به قم و سپس به تهران برده شده و در هتل هویزه در خیابان طالقانی مستقر گردیدند. این هتل در اشغال نیروی قدس است. مسئول اکپ عراقی در تهران، یک پاسدار نیروی قدس به نام داریوش درویش است. نقل و انتقال مزدوران در ایران توسط شرکت همت یک شرکت پوششی نیروی قدس انجام می‌گرفت.

هرگاه سفارت رژیم در عراق قصد برپایی تجمع علیه اشرف را داشت، نافع عیسی با مراجعه به میدان‌ها و محل‌های تجمع کارگران جویای کار، تلاش می‌کرد با پیشنهاد پول بیشتر، آنها را به شرکت در تجمع علیه مجاهدین بکشاند. در یک گزارش درونی رژیم آمده است: رابطین در مجموع بابت ۵۰۰ نفر پول کرایه خودرو و دستمزد نفقات عادی از سفارت گرفته‌اند؛ ولی در شمارش، تعداد آنها کمتر از ۱۲۲ نفر بوده است. در این گزارش همچنین قیدشده است، برای ۵۳ نفر به‌عنوان شیخ از سفارت رژیم پول گرفته‌شده؛ درحالی‌که تعداد شیوخ تنها ۱۵ نفر بوده است. بقیه آنها افراد عادی یا کارگران روزمزد بوده‌اند که با پوشاندن عبا و عقال، آنها را تحت عنوان شیوخ جا زده بودند!

در ادامه گزارش آمده است که رابطین (یعنی نافع عیسی و چند مزدور دیگر از قماش او) برای تعداد ۶۵۰ نفر غذا و مواد خوراکی و میوه درخواست و صورتحساب داده‌اند؛ درحالی‌که به غیر از یک ساندویچ چیز دیگری بین نفقات توزیع نشده و کل جمعیت هم ۱۸۶ نفر بیشتر نبوده است.

در ملاحظه‌یی زیر این گزارش، از طرف وزارت اطلاعات قید شده که به مخارج زیاد و کلاهبرداری‌های مزدوران توجه نشود؛ مهم برگزاری تجمع با هر میزان نفر است و هزینه آن مهم نیست؛ زیرا از بالاتر تصویب شده و مشکلی از این بابت وجود ندارد. منبع وزارت اطلاعات که در تجمع در مقابل اشرف حضور داشته، در گزارش خود به‌طور کلی برآورد کرده است، نزدیک به ۵۰ هزار دلار برای این تجمع پول گرفته‌اند؛ درحالی‌که در عمل کمتر از ۵ هزار دلار هزینه شده، است و به هر خبرنگار که از بغداد آورده بودند ۱۵۰ دلار داده شده است.

نافع عیسی در سال‌های گذشته بارها به دستور رژیم ایران با جمع‌آوری مزدوران، به حمله و تعرض علیه ساکنان اشرف دست‌زده است.



آخوند جبار معموری کیست؟^{۱۴}



جبار معموری با لباس شخصی در حال تهدید و لجن پراکنی.
چپ محمد اکبرزاده مأمور اطلاعات آخوندی در سیرک وحوش

آخوند جبار معموری که نام اصلی وی جبار عوده جواد معموری است، به نام‌های ابوالبراهیم و احتمالاً شیخ «مهند عبدالجبار» نیز شناخته می‌شود. وی از افراد قدیمی سپاه ۹ بدر در ایران است. او از مهرماه ۱۳۶۶ به استخدام سپاه پاسداران و نیروی تروریستی قدس درآمد و تا سال ۱۳۸۲ به مدت ۱۶ سال در ایران به سر می‌برد. وی در حال حاضر نیز از حقوق بگیران نیروی تروریستی قدس است که شماره پرونده وی ۱۱۷۴۸ و تاریخ استخدام او ۹ مهر ۱۳۶۶ است.

آخوند، جبار معموری در ایران به‌عنوان نماینده ولی فقیه در سپاه ۹ بدر و تحت امر قرارگاه رمضان مورد استفاده دیکتاتوری آخوندی بود. او در اقدامات برون‌مرزی و تروریستی این قرارگاه در خاک عراق مستقیماً شرکت داشت.

پس از اشغال عراق توسط آمریکا و سرنگونی دولت سابق عراق، جبار معموری از قم به‌عنوان مبلغ به عراق آمد و در شهر راشدیه مستقر شد و از همان موقع به ترویج بنیادگرایی و نظریه ارتجاعی ولایت فقیه خمینی در عراق اشتغال دارد. وی از ابتدای سال ۱۳۸۳ دست به تشکیل جوخه‌های مرگ در عراق زد و از عوامل اصلی کشتارها و جنگ فرقه‌یی در استان دیالی عراق محسوب می‌شود.

آخوند جبارمعموری به‌عنوان مأمور سرسپرده ولی فقیه ارتجاع و نیروی تروریستی قدس دستور یافت در دفتر محمود المشهدانی رئیس سابق پارلمان عراق نفوذ کند و مدتی تحت عنوان سخنگوی هیأت رئیسه پارلمان عراق فعال بود. طی این مدت، گزارش فعالیت‌هایش را با نام مستعار ابو ابراهیم، به‌طور روزانه به سفارت دیکتاتوری آخوندی در بغداد و به شخص پاسدار کاظمی قمی سفیر رژیم در بغداد می‌داد. این گزارش‌ها متعاقباً از طریق پاسدار قمی برای سرتیپ پاسدار احمد فروزنده و سرتیپ پاسدار حمید تقوی^{۱۵} ارسال می‌گردید.

^{۱۴} به نقل از سیمای آزادی و سایت ایران‌افشاگر ۲۲ دی‌ماه ۱۳۸۹

^{۱۵} وی آذرماه ۱۳۹۳ در شهر بلد در استان دیالی به هلاکت رسید- یکی از سرکردگان اداره امور عراق در نیروی تروریستی قدس بود



جبار معموری با پول فراوانی که از نیروی تروریستی قدس دریافت می‌کرد در «جدیده الشط» برای خود یک باب منزل ساخت. همچنین در ۱۸ تیر ۱۳۸۶ (۹ جولای ۲۰۰۷)، یک دانش‌نامه لیسانس فرهنگ از دانشگاه امام صادق^{۱۶} وابسته به نیروی تروریستی قدس در قم، که برای اهداف برون‌مرزی فعال است، برای او ارسال گردید. این عامل دیکتاتوری آخوندی به‌عنوان فردی متقلب و مزور، که گاه با لباس آخوندی و گاه

با کت و شلوار ظاهر می‌شود، نزد اهالی دیالی چهره بسیار منفوری است. وی سالانه برای دادن گزارش مأموریت‌هایش، توجیهات حضوری و... چندین بار به ایران تردد می‌کند. از سال ۱۳۸۹ سفارت رژیم آخوندی در بغداد برای افزایش فشار روی مجاهدان اشرف جبار معموری را به‌صورت حرفه‌ای برای فعالیت علیه مجاهدین به کار گرفت. آخوند جبار معموری در ابتدا توسط پاسدار کاظمی‌قمی سفیر وقت رژیم در بغداد توجیه و سپس به‌همراه علی زهیری یک عامل دیگر رژیم آخوندی به کرمانشاه مسافرت نمود. وی در آنجا درباره خط کاری که باید علیه اشرف دنبال کند، به‌صورت حضوری توجیه شد و تحت آموزش قرار گرفت. در شهریورماه ۱۳۸۹ در هماهنگی با یکی دیگر از مزدوران وابسته به سفارت رژیم آخوندی در بغداد به اسم «احلام مالکی»، برای برگزاری یک نمایشگاه عکس علیه مجاهدین در خالص تحت نام «طاعون سیاه» در ۲۵ شهریور ۱۳۸۹ که در سالن ورزش و جوانان خالص برگزار گردید، نقش مستقیم داشت. تمامی تابلوها و عکس‌هایی که در این نمایشگاه نصب‌شده بود توسط مؤسسه هابیلیان^{۱۷} تهیه شده و سپس برای سفارت رژیم در بغداد ارسال شد. این تابلوها توسط سفارت رژیم به‌صورت سی‌دی در اختیار وی قرار گرفت و آن‌ها را در بغداد چاپ و در نمایشگاه نصب نمود.

رژیم آخوندی ۳۰ هزار دلار بابت نمایشگاه خالص به جبار معموری و شیخ علی زهیری پرداخت نمود. در برگزاری نمایشگاه از آنجایی که در تقسیم پول بین او و احلام مالکی اختلاف پیش آمد نتوانستند با یکدیگر همکاری کنند. به

^{۱۶}هدف رژیم از تهیه مدرک دانشگاهی برای عوامل مزدور خود در عراق، ایجاد شرایطی بود که این مزدوران بتوانند در مناصب بالای دولت عراق و وزارتخانه‌ها استخدام شوند.

^{۱۷}یک ارگان پوششی وزارت اطلاعات ایران به سرکردگی محمدجواد هاشمی‌نژاد که دفتر مرکزی آن در مشهد می‌باشد.



دنبال این اختلاف قرار شد که او مستقل از احلام مالکی توطئه‌های رژیم علیه مجاهدین را در دیالی دنبال نماید. جبار معموری پس از برگزاری این نمایشگاه به کرمانشاه رفت و مأموریت‌های بعدی به وی ابلاغ شد.

او سپس با عدی خدران^{۱۸} فعالیتش را ادامه داد و با پول زیادی که از سفارت رژیم دریافت می‌کرد مأموریت جمع‌آوری مزدوران محلی برای نمایش در جلوی درب اشرف را به مورد اجرا گذاشت.

وی برای اینکه فعالیت خود را به صورت متمرکز

زیر نظر سفارت دنبال کند، از سوی سفارت رژیم در بغداد ارتباط او با یک افسر نیروی قدس به نام ناصری برقرار شد. از آن زمان تمامی ترددات او به سفارت رژیم با لباس غیر آخوندی و کت و شلوار صورت می‌گرفت. وی همچنین مزدورانی را که برای فعالیت علیه مجاهدین استخدام می‌کند، برای توجیه مستقیم و حضوری به سفارت نزد ناصری می‌برد و همه برنامه کار استخدام شدگان را سفارت رژیم و ناصری مشخص می‌کنند.

در تجمع‌های مزدوران در مقابل اشرف در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۸۹ و ۱۷ دی ۱۳۸۹ وی مسئولیت مستقیم داشت و همه امور اداری و پشتیبانی مزدوران تجمع‌کننده اعم از تهیه غذا و تدارکات و جاده‌سازی بر عهده او بود که از روزهای پیش از تجمع اقدام به آماده‌سازی می‌نمود. در کارنامه این شیخک شاید علاوه بر کارهای پشتیبانی، استخدام مشتی ارادل و اوباش برای تخریب حصار اشرف و حمله و هجوم و سنگ‌پرانی به مجاهدین وجود دارد.

^{۱۸} فرماندار خالص و مأمور نیروی تروریستی قدس

۶
۹
۳
۱

مالکی و اربابانش در تهران مستأصل از مقاومت و پایداری مجاهدان اشرفی در ترفند جدیدی برای فریب افکار عمومی و ضربه زدن به رزمندگان آزادی در اشرف، به دروغ مدعی مالکیت زمین‌های اشرف شدند و با این محمل که این زمین‌ها باید به «صاحبان اصلی» آنها یعنی «کشاورزان»! برگردد طرح کشتار مجاهدان اشرفی را برنامه‌ریزی کردند.

فصل ششم

حماسه ۱۹ فروردین

فصل ششم

حماسه ۱۹ فروردین

مالکی و اربابانش در تهران مستأصل از مقاومت و پایداری مجاهدان اشرفی در ترفند جدیدی برای فریب افکار عمومی و ضربه زدن به رزمندگان آزادی در اشرف، به دروغ مدعی مالکیت زمین‌های اشرف شدند و با این محمل که این زمین‌ها باید به «صاحبان اصلی»! آن‌ها یعنی «کشاورزان»! برگردد طرح کشتار مجاهدان اشرفی را برنامه‌ریزی کردند. در اوج جنگ روانی و شکنجه‌های روحی علیه مجاهدان اشرفی که به «شکنجه سفید» مشهور است و رژیم آن را توسط مزدورانش از طریق ۳۲۰ بلندگو در اطراف اشرف به مدت بیش از ۶۷۷ روز پیش می‌برد، ما شاهد افزایش فشارها و اقدامات ایدایی مزدوران اطلاعات آخوندی در هماهنگی با نیروهای مالکی علیه خودمان بودیم. با توجه به تجربه در ۶ و ۷ مرداد، افزایش اقدامات سرکوبگرانه نیروهای عراقی و مزدوران اطلاعاتی می‌توانست زمینه‌ساز حمله و هجوم دیگری باشد. تهدیدهای مزدوران از طریق بلندگوها مبنی بر اینکه «ما حمله می‌کنیم» و «قرارگاه اشرف را با خاک یکسان می‌کنیم» و «تک‌به‌تک شماها را اعدام می‌کنیم» از جمله این اقدامات بود.

ظاهراً رژیم که از بی‌نتیجه ماندن شوها و سیرک‌های مسخره مزدوران در اطراف اشرف و شعار دادن و سنگ‌پرانی بر سر و صورت اشرفی‌ها و استقامت و پایداری آنان، حسابی کلافه و بور و کور شده بود؛ شقاوت را به حد اعلای آن رسانده و بر این باور بود که دیگر باید بساط سیرک و مأموران وزارت و بلندگو و بسیجی و اطلاعاتی و مزدور یعنی همان وسایل شکنجه روحی و روانی مجاهدان اشرفی را کنار گذاشت و به جای آن تدارک یک حمله نظامی علیه مجاهدان بی‌دفاع اشرفی را دید. این‌چنین بود که به طراحی یک حمله همه جانبه زرهی و پیاده — مکانیزه توسط نیروهای سرسپرده و دست‌نشانده خود در ارتش مالکی روی آورد.

زمین‌های قرارگاه اشرف بر اساس اسناد رسمی دولتی، متعلق به وزارت دفاع دولت سابق عراق بود؛ که رسماً در سال



محمد اکبرزاده
در حال لجن‌پراکنی تحت حمایت نیروهای مالکی!

۱۳۶۵ در اختیار سازمان مجاهدین خلق ایران قرار گرفت. همچنین تعداد زیادی از شیوخ عشایر ساکن در همین منطقه طی استشهادی به ملل متحد و مقامات آمریکایی بر همین واقعیت گواهی داده‌اند. نسخه‌یی از تمامی این اسناد نیز در اختیار رسانه‌های منطقه‌یی و بین‌المللی قرار گرفته است.

این پروسه، از نیمه‌شب ۱۳ فروردین ۱۳۹۰، پس از ورود نفربرهای زرهی ارتش مالکی از ضلع شمال اشرف شروع شد. ما برای حفاظت از خودمان و برای اینکه اجازه

ندهیم نیروهای نظامی مالکی که همه آن‌ها سرسپرده و جیره‌خوار رژیم آخوندی بودند وارد اشرف شوند، به ضلع شمالی اشرف رفتیم و در برابر نیروهای عراقی تجمع کرده و به تعرض آن‌ها به خاک اشرف اعتراض کردیم. خواهران و برادران مجاهد با سپر کردن جسم و جان خود در مقابل نیروهای تا دندان مسلح ارتش مالکی و ایستادن یا دراز کشیدن در مقابل زرهی‌های آن‌ها، مانع از پیشروی آن‌ها شده و در برخی نقاط آن‌ها را ناگزیر به عقب‌نشینی کردند. در روز ۱۸ فروردین ۱۳۹۰ (یک روز پیش از کشتار ۱۹ فروردین)، سیاوش عتیقی (نابرداری مجاهد شهید بهمن عتیقی از شهیدان ۱۹ فروردین) که در حال انجام مأموریت‌های سپرده شده از جانب وزارت بدنام اطلاعات آخوندی بود. ضمن تکرار لجن‌پراکنی علیه مجاهدان اشرفی، از طرح مشترک رژیم مالکی این‌چنین پرده برداشت: «ما همین روزها به اشرف حمله می‌کنیم و بدانید که این کار را با برادران رزمنده عراقی‌مان انجام می‌دهیم و اشرف را به خاک و خون می‌کشیم... فرار کنید و خودتان را نجات بدهید».

در سحرگاه ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ نیروهای ارتش تحت امر مالکی با زره‌پوش حمله خود را به اشرف آغاز کردند. رویارویی ایمان، آرمان و اراده با رذالت و شنائت و پلیدی. مزدوران عراقی خلیفه ارتجاع در ارتش تحت امر مالکی با زره‌پوش و هاموی و انواع سلاح‌های گرم علیه مجاهدان بی‌دفاع اشرفی حمله کردند که در پی آن ۳۶ تن از خواهران و برادران مجاهد به شهادت رسیده و بیش از ۱۲۰۰ تن دیگر مجروح گردیدند. بدون تردید پایداری مجاهدان اشرفی در برابر حمله و هجومی که در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ انجام شد، برگ‌زرین دیگری در کارنامه سراسر افتخار اشرفیان به شمار می‌رود.

در همان روز، ساعت ۴/۴۵ بامداد بود که من به همراه چند تن از برادران مجاهد در ضلع شمالی اشرف بودیم. نیروهای عراقی با زرهی و نفربر و ماشین آب‌پاش و هاموی‌های آمریکایی و با شلیک مستقیم و نشانه‌روی شده حمله



تهاجم لشکر زرهی تحت امر مالکی به اشرف - ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

خود را علیه ما آغاز کردند. آن‌ها با پاره کردن حصار اشرف به وسیله لودر وارد خاک اشرف شدند و به ما هجوم آوردند. ما هم فقط با دستان خالی و البته با ایمان و اراده پولادین اعتراض می‌کردیم و جلوی آن‌ها ایستاده بودیم! صحنه‌هایی که توصیف شکوه و عظمت آن از توان من خارج است...

در مکانی که ما بودیم برادران مجاهد، زهیر ذاکری، حنیف کفایی، محمد قیومی و فریدون عینی با شلیک مستقیم مزدوران در کنارم به شهادت رسیدند. تعدادی دیگری از برادرانم نیز در همان ضلع شمالی اشرف مجروح و به بیمارستان اشرف منتقل شدند. خود من نیز از ناحیه پا مورد اصابت گلوله مزدوران قرار گرفته و مجروح شدم و سایر برادرانم مرا به بیمارستان اشرف منتقل کردند.

تعداد مجروحان خیلی زیاد بود. به نحوی که خودروها یکی پس از دیگری خواهران و برادران مجروح را به بیمارستان می‌آوردند. تمامی اتاق‌ها و راهروی بیمارستان پر از مجروح شده بود. کف اتاق‌ها و راهروهای بیمارستان غرق در خون بود. از همه صحنه‌ها دردناک‌تر پیکرهای شرجه شرجه خواهران و برادران شهیدم بود که آن‌ها را می‌دیدم. همچنان صدای شلیک گلوله و بمب و نارنجک به گوش می‌رسید... به دنبال جراحتم به همراه تعداد دیگری از خواهران و برادران مجروح، بعد از آزار و اذیت‌های طولانی از جانب احمد خضیر^{۱۹} و دکتر عمر خالد^{۲۰} مدیر کلینیک مصلحی^{۲۱} در اشرف، برای مداوا به بیمارستان بعقوبه رفتیم. پس از این‌که به بیمارستان شهر بعقوبه رسیدیم، مأموران اطلاعات ارتش عراق که از اشرف به همراه ما آمده بودند مانع رسیدگی‌های پزشکی از جانب کادر درمانی بیمارستان به ما



^{۱۹} از قاتلان مجاهدان اشرفی در ۱۹ فروردین است. او هم‌اکنون مجری طرح‌های رژیم آخوندی در کمپ لیبرتی است و همچنان به آزار و اذیت ساکنان لیبرتی ادامه می‌دهد.

^{۲۰} وی جلادی در لباس یک پزشک بود و کاری جز شکنجه مجاهدین و زجرکش کردن آن‌ها نداشت.

^{۲۱} کلینیک مصلحی ساختمانی در اشرف بود که سازمان به‌منظور حسن نیت به عراقی‌ها تحویل داده بود

شدند. من و یکی از خواهران^{۲۲} که هر دو از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودیم، به تشخیص پزشک می‌بایست در اسرع وقت جراحی می‌شدیم اما مزدوران اطلاعات ارتش عراق مانع این کار شدند. پس از چند ساعت من و آن خواهر را بدون کوچک‌ترین مداوا به اشرف بازگرداندند...

طی مدتی که در بیمارستان اشرف بستری و تحت درمان بودم، همیشه صدای مزدوران را می‌شنیدم؛ به‌ویژه که پس از اشغال قسمت شمالی اشرف توسط مزدوران عراقی رژیم در ارتش تحت امر مالکی، فاصله آن‌ها با مرکز امداد پزشکی اشرف نزدیک‌تر هم شده بود.

در مورد حمله جنایت‌کارانه ۱۹ فروردین به اشرف، شورای ملی مقاومت در یک افشاگری با ارائه اسناد انکار ناپذیری، جزئیات طرح‌های رژیم و مزدور دست‌نشانده‌اش در عراق نوری مالکی برای گام‌های بعدی در رابطه با اشرف را برملا کرد.



نمایشگاه شهیدان ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ - اشرف

^{۲۲} خواهر مجاهد مریم اسلامی



افشای اسناد و جزییات جدیدی از حمله جنایتکارانه ۱۹ فروردین به اشرف

صبح امروز، سه شنبه ۳۰ فروردین، شورای ملی مقاومت در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاریس اسناد و جزییات جدیدی از حمله جنایتکارانه نیروهای تحت امر مالکی به اشرف را فاش کرد. در این کنفرانس آقای مهدی ابریشمچی، مسئول کمیسیون صلح شورای ملی مقاومت، یک سند فوق العاده محرمانه را، که از درون رژیم ایران به دست مقاومت رسیده بود، ارائه کرد. طبق این سند فرمانده لشکر پنجم عراق در روز ۱۹ فروردین طی یک دستور العمل محرمانه، ساکنان اشرف را دشمن معرفی کرده و به ۵۰۰ گردان مأموریت می‌دهد که با زور قسمتهایی از اشرف را اشغال کنند و هر مقاومتی را به زور از میان بردارند. نتیجه این مأموریت که از سوی مالکی نخست وزیر عراق بر عهده لشکر پنجم گذاشته شده بود، ۳۴ تن از ساکنان اشرف کشته و ۳۵۰ تن زخمی شدند. در این کنفرانس افشا شد که نیروی قدس در طراحی این عملیات به طور مستقیم شرکت داشتند.

در این کنفرانس، آقایان ژاک آتالی، مشاور پرزیدنت میتران فقید، پاتریک بودوئن رئیس افتخاری فدراسیون بین المللی لیگهای حقوق بشر و فرانسوا سر، مدیر اجرایی کمیته بین المللی حقوقدانان در دفاع از اشرف حضور داشتند.

متن اظهارات آقای ابریشمچی در این کنفرانس ضمیمه است.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران

۳۰ فروردین ۱۳۹۰ (۱۹ آوریل ۲۰۱۱)



مجاهد شهید بهمن عتیقی از شهیدان ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

یادآوری آن روزها در حین نوشتن، مرا به یاد مجاهد خلق، قهرمان شهید «بهمن عتیقی» انداخت. تقریباً ده سال همواره و از نزدیک در کنار یکدیگر بودیم و دست برقضا در توطئه کثیف وزارت اطلاعات بر سر موضوع خانواده نیز با یکدیگر هم‌جبهه شدیم. یاد می‌آید که همیشه بهمن به من می‌گفت: «هدف این‌ها از به راه انداختن این سیرک نه موضوع من و نه موضوع توسل؛ این‌ها با این کارشان می‌خواهند سازمان را که امید یک خلق اسیر و در زنجیر است هدف قرار بدهند. آخر رژیم خیلی از ما یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران می‌ترسد و با این تلاش‌های مذبوحانه و توطئه‌های کثیف

می‌خواهد به خیال خودش ما را از مبارزه خسته کند و به سمت خود بکشانند. ولی «هیئات» که مجاهد خلق را شناختند...».

همیشه صحبت با «بهمن» خیلی به من قوت قلب می‌داد. یاد می‌آید عید سال ۱۳۹۰ پس از یک میهمانی، با «بهمن» برای تفریح با خودرو، باهم «اشرف‌گردی»^{۲۳} می‌کردیم. از قضا آن شب صدای گوش‌خراش مزدوران هم از بلندگوها می‌آمد. صحبت‌های آن شب هرگز از خاطرم نخواهد رفت. «بهمن» می‌گفت: «این بار می‌خواهم جواب این مزدوران را با خون خودم بدهم. به آن‌ها نشان می‌دهم که خانواده من، نه مزدوران ولایت و وزارت، که مجاهدان اشرفی و اشرف‌نشان‌هایی هستند که شب و روز خواسته‌یی جز نزدیک‌تر کردن سرنگونی این رژیم ندارند؛ خانواده من همان‌هایی هستند که در زندان‌های رژیم استقامت و پایداری می‌کنند؛ خانواده من برادر مسعود و خواهر مریم هستند...».

پس از حمله جنایت‌کارانه مزدوران عراقی رژیم در ارتش تحت‌امر مالکی در ۱۹ فروردین، خبر جراحت «بهمن» را شنیدم. برادرانی که در آخرین لحظات در کنار «بهمن» بودند می‌گفتند که با فداکاری جان خودش را به خطر انداخته بود تا برادران مجروحش را از صحنه درگیری و از تیررس مزدوران خارج کند...

پس از تقریباً ۲ هفته، «بهمن» به دلیل محاصره پزشکی و بر اثر شدت جراحت‌های وارده و پس از تحمل دردهای جانکاه در بیمارستان شهر بعقوبه به شهادت رسید و به عهدی که با خدا و خلق بسته بود وفا کرد. من در بیمارستان خبر شهادت «بهمن» را شنیدم. بی‌اختیار حرف‌هایی که کمتر از ۱۰ روز پیش به من گفته بود در خاطرم آمد و بغض

^{۲۳} اشرفی‌ها به هنگام گردش در اشرف از این اصطلاح استفاده می‌کردند.

گلویم را گرفت، قطرات اشک گونه‌هایم را خیس کرد. از آنجاکه هر دو سوژه توطئه کثیف وزارت اطلاعات با استفاده از به اصطلاح «خانواده» بودیم، عزم جزم کردم که به جای او هم در این نبرد در برابر رژیم بکنم و لحظه‌یی در افشای جنایت مزدوران فروگذار نکنم. لازم به یادآوری است که مجاهد شهید «بهمن عتیقی» به رغم تمامی فشارهایی که وزارت اطلاعات رژیم و مزدورانش بر او وارد می‌کردند، اما حتی یک بار هم حاضر نشد با نایب‌داری‌اش که به خدمت اطلاعات بدنام آخوندها درآمده بود ملاقات کند و با شهادتش افشاگر این توطئه کثیف و ضد انسانی رژیم شد. دوست دارم جملاتی از پیام برادر مسعود پس از شهادت «بهمن» در تاریخ ۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰ را یادآوری کنم: «بهمن یکی از ۱۸ مجاهدی بود که در صحنه مجروح و بی‌هوش و توسط وحوش عراقی به گروگان گرفته شدند؛ اما زخم او به قدری شدید بود که ناگزیر او را به بیمارستان بعقوبه فرستادند... گلوله به ستون فقرات خورده و نخاع را قطع و وارد شکم شده بود. پس از چند عمل جراحی دچار تشنجات شدید شد. علاوه بر این در اثر ضربات پسر خوانده خلیفه ارتجاع در عراق، احتمال مننژیت می‌رفت. آنگاه لخته‌های خون در عروق پا بر وخامت حالش افزود و سرانجام، به گفته پزشکان، در اثر آمبولی ریه جان سپرد... درخواست‌های مکرر در مکرر برای انتقال به بیمارستان نیروهای آمریکایی در ۲ هفته گذشته که سازمان ملل روز بروز در جریان قرار گرفته است، بی‌جواب ماند.»

مجاهد خلق شهید قهرمان بهمن عتیقی پیش از این طی مصاحبه‌یی بر عهد و مسئولیت خود پای فشرد و گفته بود: «مگه می‌شه در مقابل خون شهدای قیام خاموش نشست. مگه می‌شه در مقابل خون ۱۲۰ هزار شهید سکوت کرد و به این رژیم پلید تن داد.»

انتقال به لیبرتی

پس از امضای یادداشت تفاهم بین یونانی و عراق و توافق بر سر جابجایی مجاهدان از اشرف به لیبرتی، در هر انتقال شاهد توطئه‌هایی علیه برادران و خواهران بودم. من در شهریور ۱۳۹۱ با هفتمین سری اشرف را ترک کرده و به لیبرتی منتقل شدم. باید اشاره کنم که ترک اشرف برای من بسیار سخت بود چرا که تعداد زیادی از دوستانم در آن سال‌ها در اشرف به شهادت رسیده بودند. کسانی که سالیان را در کنار هم سپری کرده و باهم توطئه‌های رژیم را یکی پس از دیگری نقش بر آب کرده بودیم. از جمله می‌توانم از شهیدان حنیف کفایی، بهمن عتیقی، محمد قیومی، زهیر ذاکری، حسین محمودی و... نام ببرم. آری ما به اجبار خانه‌مان اشرف را ترک کردیم. طبق ریل کار نیروهای عراقی، باید یک روز پیش از حرکت ستون به سمت لیبرتی، وسایل شخصی‌مان توسط نیروهای عراقی بازرسی می‌شد. آن‌ها هم از این موقعیت سوءاستفاده می‌کردند و هر بار هنگام بازرسی، به اذیت و آزار ما مبادرت می‌کردند.

در آن روز من در اولین اکیپ برای بازرسی از وسایلم به میدان لاله اشرف رفتم. در آنجا با محمد اکبرزاده و چند تن دیگر از مأموران وزارت اطلاعات که بالای برج مشرف به میدان لاله در حال فیلم‌برداری از ما بودند، مواجه شدم. یک مزدور عراقی رژیم هم داخل میدان لاله مشغول گرفتن عکس و فیلم از ما بود. وقتی بازرسی بارهایم تمام شد، هنگام



محمد اکبرزاده در حال لجن‌پراکنی به اشرفی‌ها
به هنگام بازرسی در سری هفتم

انتقال آن به داخل اتوبوس، همان مزدور عراقی که عکس و فیلم می‌گرفت، به زبان عربی به من گفت: «عیسی بیا اینجا» من اعتنایی به حرفش نکردم اما او چندبار جمله‌اش را تکرار کرد و وقتی که دید من به او توجهی نمی‌کنم، نزدیک‌تر آمد و از من عکس گرفت. من به او اعتراض کردم و به مشاور حقوقی‌مان و نمایندگان یونامی که در آنجا حضور داشتند، موضوع را اطلاع دادم. که در نتیجه، آن‌ها آن فرد را از من دور کردند. در اعتراض به این کار من گفتم که دیگر از اشرف نمی‌روم و همین‌جا می‌مانم.

ولی بعد به توصیه خواهران و برادران دیگرم نظرم را عوض کرده و به محل سکونت‌مان در اشرف برگشتم. روز بعد مجدداً برای بارگیری وسایل به میدان لاله رفتم. برای سوار شدن به سمت اتوبوسی رفتم که وسایلم را گذاشته بودم. در ورودی اتوبوس اسامی نفراتی که باید سوار می‌شدند، نصب‌شده بود؛ اما باکمال تعجب دیدم که دور اسم من خط قرمز کشیده شده است. من سؤال کردم که این خط قرمز برای چیست؟ ولی هیچ‌کدام از نیروهای امنیتی که آنجا بودند جوابی به من ندادند. من فهمیدم که این کار را مزدوران و بخصوص محمد اکبرزاده انجام داده است. آن شب، با اندوه بسیار و یادآوری خاطره‌های که از دوستان شهیدم داشتم، اشرف را ترک کرده و به همراه دیگر خواهران و برادرانم به‌سوی لیبرتی حرکت کردیم؛ اما هنوز ۵۰۰ متر از در اشرف فاصله نگرفته بودیم که دیدم مزدوران پلاکاردی را در سمت چپ جاده نصب کرده‌اند که روی آن نوشته‌شده بود: «عیسی فرار کن و با این شماره تلفن تماس بگیر». وقتی به پیچ جاده رسیدیم، مزدوران به اتوبوس خودمان حمله کردند. در میان آن‌ها قاتل مجاهدان اشرف، رائد احمد خضیر و تعدادی از سربازانش به چشم می‌خوردند. همچنین محمد اکبرزاده صحنه‌گردان مأموران اعزامی در این جریان شرکت داشت و مترصد استفاده از فرصت بود تا با کمک نیروهای مالکی مرا از اتوبوس بیرون کشیده و با خود ببرند. به همین منظور مزدوران جلوی اتوبوس را گرفته و از راننده خواستند که اتوبوس را متوقف کند؛ اما همه‌کسانی که در اتوبوس بودیم به راننده اعتراض کرده و اجازه چنین کاری را به او ندادند. سپس راننده اتوبوس با تلاش بسیار از صحنه خارج شد. پیش از طلوع آفتاب به لیبرتی رسیدیم. من همچنان به موضوعی که پیش‌آمده بود فکر می‌کردم که شنیدم مزدوران برادرانی را که همراه کامیون‌های بار بودند، مورد ضرب و شتم قرار داده و به دنبال ربودن آن‌ها نیز بودند. با توجه به تعرضی که به اتوبوس‌مان حین آمدن به لیبرتی شده بود، دیگر احساس امنیت نمی‌کردم و تصمیم گرفتم که شکایت‌نامه‌یی برای یونامی ارسال کنم و طی آن خواهان بازگشت به اشرف شوم. روز بعد توانستم در همین رابطه ملاقاتی با یونامی داشته باشم و توطئه مزدوران برای ربودن من و دوستانم، هنگام آمدن به لیبرتی را افشا کرده

busztin@un.org
CC
Unami-hro@un.org
baraei.mehdi@pmoi-ir.com
bssaffari@gmail.com
unami-information@un.org

Subject: Protesting presence of Captain Heydar at Camp Liberty
Jan 15, 2013

Dear Ambassador Busztin

This is Essa Akbarzadeh. I arrived with 7th convoy to Camp Liberty. I would like to inform you, Iranian regime and his intelligence service under name of PMOI families with Iraqi hirelings' assistance established psychological torture by 300 loud speakers during 3 years in Camp Ashraf. The most active person who boosts them logistically was Captain Heydar. For your information, he led Iraqi forces to kill and injure civilians on 18 & 19 July 2009 and 18 Apr 2011. In addition, when I was coming with 7th convoy to Camp Liberty, they stopped our bus and aimed to get me off the bus but my resistance and other passengers protest prevented them to reach their goal. I would like to inform you that I wrote a letter to Mr. Kubler and in two interviews which I had with UNAMI, I explained details and once again I complained about the mentioned situation. Also said them I don't feel any more security in Liberty because none of Mr. Kubler's promises in MOU haven't been executed and still Mr. Kubler keep his silence. Now, Captain Heydar transferred to Camp Liberty, and tried to enter camp Liberty to start harassing the residence same as camp Ashraf. I am writing to ask to order UNAMI prevent his presence to camp Liberty. I don't feel security any more in camp Liberty. I would like to warn you if anything has happen in Liberty UN will be responsible.

Regards,
Essa Akbarzadeh

و نسبت به آن اعتراض نمایم. همچنین دوستان دیگر هم که در معرض این آدمربایی قرار گرفته بودند، آثار ضرب و شتم را به نمایندگان یونامی نشان داده و به این عمل جنایتکارانه مزدوران شکایت کردند.

آقای سفیر باستین

اینجانب عیسی اکبرزاده یکی از ساکنین کمپ لیبرتی هستم که همراه اکیپ هفتم به لیبرتی آمدم و می‌خواهم برایتان بگویم پس از فشارهای دو ساله بلندگوهای رژیم ایران و وزارت اطلاعات آن‌که در اشرف دایر کرده بود و به کمک مزدوران عراقی و مأموران برون‌مرزی رژیم که در پوش خانواده این عمل کثیف را انجام می‌دادند، شخص فعالی که پشتیبانی را برای آن‌ها انجام می‌داد فردی به نام ملازم حیدر بود که در قتل‌عام ۶ و ۷ مرداد و ۱۹ فروردین نیز نقش هدایت‌کننده داشت که خیلی از نفرات اشرف را مجروح و شهید کرد، همین فرد در اکیپ هفتم که من

داشتم می‌آمدم جلوی اتوبوس ما را گرفت و قصد پیاده کردن من را با کمک مأموران وزارت اطلاعات داشت که با اعتراض نفرات اتوبوس و مقاومت خودم مانع از این قضیه شدیم و سر همین موضوع هم نامه‌یی برای آقای کوبلر و نمایندگان سازمان مربوطه حقوق بشری نوشتم و همچنین ۲ ملاقات حضوری با یونامی داشتم و اعتراض خودم را مطرح کردم که با این عمل در اصل احساس امنیت نمی‌کنم چرا که در لیبرتی طبق یادداشت توافق شده آقای کوبلر با دولت عراق و تضمین شخصی خود آقای کوبلر که داده شده بود هیچ همخوانی ندارد چرا که در این موضوع تا به حال هیچ موضع‌گیری انجام نشده است و با حضور ملازم حیدر در اینجا احساس می‌کنم که دوباره کمپ لیبرتی را مثل کمپ اشرف خواهند کرد. لذا این‌جانب درخواست دارم که یونامی مانع ورود این فرد به کمپ شود.

عیسی اکبرزاده

دم خروس خانواده

با آمدن من به لیبرتی مأموریت محمد اکبرزاده در اشرف تمام نشد و در ابعاد دیگری ادامه یافت. مأموریت او این بار طراحی و شناسایی به منظور قتل عام ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ بود. او تنها پس از انتقال بازماندگان قتل عام به لیبرتی بود که به ۴ سال مأموریت حرفه‌یی در اشرف پایان داد و به ایران تحت حاکمیت آخوندها بازگشت. بنابراین گذشت زمان گواهی داد که صورت مسئله این جنایتکاران همان طور که بارها از سوی مقاومت ایران گوشزد شده بود و خود مزدوران هم در لجن پراکنی‌های بی‌وقفه و شبانه‌روزی در سیرک وحوش با ۳۲۰ بلندگو اعتراف می‌کردند نه اشرف بود و نه خانواده... کما اینکه الیاس نادران یکی از نمایندگان مجلس آخوندی در دی‌ماه ۱۳۹۳ ضمن تفسیر وقایع قیام ۸۸ که او از آن با کد آخوندی «فتنه ۸۸» یاد می‌کند با اعتراف ناخواسته به این واقعیت که خانواده واقعی مجاهدین عقبه نیروی سرنگونی رژیم و بقول او فتنه آینده هستند گفت: «ببینید چون اصل اتفاقی که در ۸۸ افتاد، با انتخابات



انتقال سری هفتم از اشرف به لیبرتی - وداع با شهیدان

همزمان شد یک عده‌یی به غلط تصورشان به اینه که فتنه ناظر به انتخابات هشتاد و هشته فتنه یک پدیده‌یی است که در هر ظرف زمانی و مکانی و ظرفیت اجتماعی می‌تونه شکل بگیره ... [در قیام ۸۸] اعتبار بین‌المللی ما از بین رفت ما در مذاکرات هسته‌یی تا ۸۷ تا نقطه‌یی دست برتر را داشتیم طرف حساب‌های مذاکره بسیاری از امتیازات را حاضر بودند به ما بدهند... منتها در اون مقطع چی شد که این‌ها همه یکدست آمدن تو میدون چون احساس کردن آن‌هایی که باید عقبه این‌ها باشند داخل کشور دیگه نیستند خب ما در داخل کشور خانواده‌های منافقین را داریم بسیاری از ضدانقلاب‌ها و سلطنت‌طلب‌ها افراد مختلفی که به هر دلیلی علیرغم اینکه در رأفت جمهوری اسلامی دارند زندگی می‌کنند ولی نظام را قبول ندارند و حاضر هم هستند برای این قبول نداشتن هم هزینه بکنند»

حمله مزدوران و جراحت شهید حسن جبّاری

پس از انتقال به لیبرتی به همراه سری هفتم، محمد اکبرزاده همچنان در اشرف باقی ماند و به لجن‌پراکنی و توطئه‌چینی علیه ۱۰۰ تنی که در توافق بین یونانی و دولت عراق برای حفظ و نگهداری اموال سازمان در اشرف باقی‌مانده بودند ادامه داد.

در روز دوشنبه ۳ مهر ۱۳۹۱، ۹ تن از مأموران رژیم آخوندی از هتل مهاجر به اشرف منتقل شدند و با محمداکبرزاده به ضرب و شتم ساکنان اشرف پرداختند. آن‌ها با پرتاب سنگ مجاهد شهید حسن جبّاری که در قتل‌عام ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ به شهادت رسید را از ناحیه سر و صورت مجروح کردند. دبیرخانه شورای ملی مقاومت در همان روز حادثه با انتشار اطلاعیه‌یی خبر این عمل جنایت‌کارانه را افشا و به اطلاع عموم رساند.

اما در مورد شهید حسن جبّاری باید بگویم که او همشهری من بود. علاوه بر آن و مهم‌تر اینکه از طریق او بود که با سازمان مجاهدین آشنا شدم. او رادیو مجاهد را به من معرفی کرد و کتاب‌ها و بروشورهای سازمان را به من می‌داد و من را نزد تعدادی از خانواده‌های شهیدان مجاهد خلق در قزوین از جمله روحانی بزرگوار و مجاهد، شادروان سید ابوالقاسم برهانی، پدر ۶ شهید قهرمان که از هواداران قدیمی سازمان بود، می‌برد. حسن به من می‌گفت رژیم اعضای مجاهدین و خانواده‌های آن‌ها را اعدام می‌کند. برای همین نباید پاسدارها و مزدوران رژیم از فعالیت‌های ما اطلاع پیدا کنند.

یکبار در سال ۱۳۶۷ حسن نزد من آمد و درحالی‌که بسیار برافروخته و بغض‌گلویش را گرفته بود گفت: «رژیم دارد تمامی دوستان و آشنایان و فامیل‌هایشان که از هواداران مجاهدین بودند را اعدام می‌کند». آنجا بود که برای نخستین‌بار خبر قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را شنیدم. همان زمان به همراه حسن به امام‌زاده بارجین در قزوین رفتیم. پس از آن به قبرستان مسیحیان که محل آن بالاتر از بلوار نادر شمالی بود رفته و از هم آنجا حسن با اشاره دست، محل دفن شهیدان قتل‌عام را به من نشان داد و گفت: «مجاهدین را که اعدام می‌کنند می‌آورند و در اینجا دفن می‌کنند».

با شناختی که از اراده و انگیزه حسن داشتم بخصوص اینکه او در این مسیر هیچ شکافی نداشت و من این استحکام را در تمامی رفتارش به چشم دیده بودم، وقتی خبر شهادتش را شنیدم اگرچه به دلیل رابطه نزدیکی که باهم داشتیم از نبود او تحت فشار بودم؛ اما برایم غیرمنتظره نبود به همین دلیل هم عزم مرا در مسیر مبارزه صدچندان کرد. روحش شاد...



شهید حسن جباری از شهیدان کهکشان اشرف



**مأموران نیروی تروریستی قدس و اطلاعات آخوندی که از بغداد به اشرف رفته بودند
با سنگ به مجاهدان اشرف حمله کردند**

ظهر روز دوشنبه ۳ مهر (۲۴ سپتامبر) ۹ تن از مأموران اطلاعات و نیروی تروریستی قدس و مزدوران استخباراتی رژیم در بغداد به اشرف فرستاده شدند تا با کمک نیروهای عراقی به تحریک و ضرب و شتم ساکنان بپردازند. چند تن از این مزدوران عبارت بودند از: محمد کریم فنودی و محمد اکبر زاده، عبدالکریم ابراهیمی، قربانعلی حسین نژاد، حسن شرقی و مریم مرتضایی ستجایی.

این مزدوران که توسط نیروهای عراقی اسکورت می‌شدند به مقر معین، که در قتل عام آوریل ۲۰۱۱ به اشغال نیروهای عراقی درآمد، رفتند و به برگزاری شوهای مسخره و تهیه عکس و فیلم پرداختند. آنها سپس در میدان لاله با کمک نیروهای عراقی به سنگ پرانی به سمت ساکنان پرداختند که بر اثر آن مجاهد خلق جباری از ناحیه سر و گردن مورد اصابت قرار گرفت و مجروح شد (عکس ضمیمه است).

محمد کریم فنودی و محمد اکبر زاده که از سه سال پیش به اذیت و آزار و شکنجه روانی مجاهدین در اشرف مشغولند، جزو همان دسته مأموران اطلاعات بودند که در بامداد روز یکشنبه ۲۶ شهریور (۱۶ سپتامبر)، به قصد آدم ربایی به هفتمین ستون ساکنان اشرف به لیبرتی، حمله کردند. آنها به کمک سرگرد احمد خضیر و سروان حیدر عذاب، از عاملان قتل عامهای ژوئیه ۲۰۰۹ و آوریل ۲۰۱۱ در اشرف، با سنگ و چوب و میله های آهن به آن دسته از ساکنان که همراه آخرین کامیونهای بار بودند، حمله کردند و تلاش کردند آنان را از کامیونها پایین کشیده و با خود ببرند. در جریان این جنایت آشکار تروریستی ۱۰ تن از ساکنان مورد تهاجم و ضرب و شتم قرار گرفتند و برخی از آنها روانه بیمارستان شدند.

مقاومت ایران در اطلاعیه ۱۶ سپتامبر خود خواهان دستگیری و مجازات عاملان و آمران آن حمله و توضیح چگونگی امر توسط یونامی و نماینده ویژه و تعیین نماینده ذیصلاحی از سوی دبیرکل برای تحقیق درباره آن تهاجم تروریستی شد.

مقاومت ایران با تأکید بر اینکه سکوت و بی عملی یونامی در رابطه با حادثه تروریستی ۱۶ سپتامبر، رژیم آخوندی و مزدورانش را در ادامه این اقدامات جری تر کرده است، خواهان اقدام فوری دبیرکل و دولت آمریکا در این رابطه شد.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران

۳ مهر ۱۳۹۱ (۲۴ سپتامبر ۲۰۱۲)

Agents of terrorist Quds force and mullahs' intelligence attack Ashraf residents

Nine agents of the Iranian regime's Ministry of Intelligence and Security (MOIS) and terrorist Quds force as well as hired agents of the regime were dispatched from Baghdad to Camp Ashraf to harass and intimidate the residents with the backing of Iraqi forces early Monday afternoon. The MOIS agents included Mohammad Karim Fanoudi, Mohammad Akbarzadeh, Abdolkarim Ebrahimi, Hassan Sharghi, Ghorbanali Hosseinejad and Maryam Mortezaei Sanjabi.

These agents, escorted by Iraqi forces, were taken to Mo'in complex which has been under Iraqi forces' occupation since the massacre of Ashraf residents in April 2011. They set up stage managed shows and took photographs and films. They later went to Laleh Square within Ashraf with the help of Iraqi forces where they started pelting rocks at residents. During this assault one of the residents, Hassan Jabbari, suffered injuries on his head and neck. (See attached photo)

Fanoudi and Akbarzadeh, who have been engaged in persecution and psychological torture of Ashraf residents for the past three years, were among the same group of MOIS agents who attacked the cargo trucks in the seventh convoy of residents going from Ashraf to Camp Liberty on September 16, 2012. They were backed by Iraqi Sergeant Ahmad Khadhran and Captain Heidar Azab who were involved in massacres of Ashraf residents in 2009 and 2012. They tried to kidnap Ashraf residents who accompanied these trucks by attacking them with rocks, sticks and iron bars and forcing them to get off the trucks. Ten residents were beaten in this attack some of whom had to be taken to hospital for treatment.

In a statement on September 16, the Iranian Resistance called for arrest and punishment of those responsible for the attack and its perpetrators and requested explanation from the UNAMI and the UN Secretary General's Special Representative. It also called on the UN Secretary General to appoint a competent representative to investigate the terrorist assault.

The Iranian Resistance emphasized that silence and inaction on behalf of the UNAMI vis-à-vis the terrorist incident on September 16 has emboldened the regime and its agents to continue with such measures and called on Secretary General and the US Government to take urgent measures to stop these incidents.

Secretariat of the National Council of Resistance of Iran
September 24, 2012

**Agents of Iranian regime's Ministry of Intelligence and Security (MOIS) attack Ashraf residents
September 24, 2012**





شورای ملی مقاومت ایران

National Council of Resistance of Iran

اقدام چنانچه تهرستی برای اندوای در حسیو حرکت مستون هشتم از شرف به لیبوتی
 دو کسر شکسته گی عراقی همرا با مأموران نیروی تهرستی فلس به ۱۰ تن از مجاهدان اشرف
 حمله کردند و فلس و یونان آنها را داشتند

ساعت ۱ و ۱۵ دقیقه باعداد امروز یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۱ در جریان حرکت هفتمین ستون مجاهدان اشرف به
 لیبوتی، دو کسر چنانچه و شکسته گی عراقی، سرگرد احمد خدیو و سواران حسیو عکاب از عاملان قتل عامی
 مرادشاه و فروردین ۹۰ در اشرف، همرا با مأموران نیروی تهرستی فلس و مأموران اطلاعات المپدی، از
 جمله محمد اکبرزاده و محمد کریم خدیو، به نفرت حمله در آخرین فریبهای باز، حمله کردند هدف آنها
 بیرون کشیدن مجاهدان از داخل فریبی و یونان آنها بود، به حسین طایف چنانچه و مأموران مزبور، با شرفیت
 سنگ و چوب و میله های آهنی تلاش می کردند اعضای مجاهدین را از داخل فریبی بیرون کشیده و آنها را با

بد نهاده و ضرب و شتم قرار گرفتند، مجاهدان
 و از دامنه پیشگی، صبرانه دست زدن و سالی
 حسیو سیه شد برخی از آسیب دیدگان به

مت و آن را وادار به توقف کرد و سپس به نهاده و
 روی تهرستی فلس به مجاهدانی که در فریبی
 تا آنها را وادار به پناه شدن و نسبت از مجاهدین
 به وادار به طلب ناشی شدند
 وادارکن اسیرانست، غرورده کندان مجاهدین را به
 مدین، متعلقات آنها را به شرفیت بردند

ایادی آن در عراقی آنها در نام چشمه بافتن
 به لیبوتی، عنوان اقدام نظامی از سوی دیرگی

بعد خواهران دستگیری و مجازات عاملان و ایران و
 مت کوپتر در نیمه آزادیبهشت ماه گذشته در بوم
 اشرف که به لیبوتی می رفتند و بونگی نظارت بر
 محل زمان هشتم داد سکوت نموده و باز دیرگی

را چنانچه بیشتر را همرا می کنند زمان آن فرا رسیده است که دیرگی بانگی چون، نموده اصلاحی را
 برای تحلیف فریاد نهاده تهرستی باعداد یکشنبه معین کند

دیر خانه شورای ملی مقاومت ایران
 ۲۲ شهریور ۱۳۹۱ (۱۶ سپتامبر ۲۰۱۲)

۶

۹

۳

۱

آبراهام لینکلن:

((می‌توان تعدادی را برای همیشه فریفت
و می‌توان همه را برای مدتی فریفت؛
ولی قطعاً نمی‌توان همه را برای همیشه
فریفت)).

فصل هفتم

جنگ روانی
زمینه ساز قتل عام

فصل هفتم

جنگ روانی زمینه ساز قتل عام

آبراهام لینکلن:

«می توان تعدادی را برای همیشه فریفت و می توان همه را برای مدتی فریفت؛ ولی قطعاً نمی توان همه را برای همیشه فریفت».

این منطق ساده را عمامه به سران جنایت کار در رژیم آخوندی نه می فهمند و نه می توانند بفهمند. اینکه چرا نمی فهمند؟ نه به این دلیل که آن ها به لحاظ بیولوژیکی چیزی کمتر از دیگران دارند و به قول معروف کند ذهن و یا کودن هستند به عکس آن ها درجایی که منافعشان اقتضا کند بسیار مکار، حيله گر و زیرک هم هستند و از همه روش های شیرانه به مصداق «هدف وسیله را توجیه می کند» مثل دروغ و افترا و تهمت با دست باز و با کلاه شرعی استفاده می کنند. بنابراین پاسخ این نافهمی را باید در ماکیاولیسم خاص سیاسی آخوندها جستجو کرد. **حفظ قدرت سیاسی** به هر قیمت، با این تفاوت که خلیفه ارتجاع «شرع آخوندی» را هم تحت نام اسلام در خدمت حفظ قدرت سیاسی بکار گرفته است. در شرع آخوندی بکار بردن دروغ، خدعه، نیرنگ، قتل و کشتار «دشمنان اسلام!» مباح و مجاز است (که البته روشن است که وقتی خمینی و خمینی صفتان صحبت از اسلام می کنند همان تفکرات متعفن و عقب مانده شان است) اما در اعماق باید گفت آن ها به روز حسابرسی خلق باور ندارند که در روز حسابرسی بایستی پاسخ تک به تک این دروغ ها و جنایت های شان را بدهند.

بنابراین جنگ کثیفی که آخوند یونسی وزیر پیشین اطلاعات آخوندها از آن تحت عنوان جنگ روانی^{۲۴} نام می برد. منظورش دقیقاً همان کارزار کثیف «شیطان سازی» و دروغ پراکنی به هر قیمت است، جنگ کثیفی که تحت پوش خانواده هم بکار گرفته می شود. از این رو هر یک از ما مجاهدان اشرفی که سوژه این جنگ رذیلانه وزارت اطلاعات آخوندی بودیم، خواه ناخواه وارد یک کارزار افشاگرانه شدیم تا ماهیت این رژیم پلید که با ماسک اسلام پناهی، شنیع ترین جنایت ها را انجام می دهد را افشا نماییم.

تاریخچه جنگ روانی علیه مجاهدین!

تقابل دو اسلام متضاد بین ارتجاع خمینی و اسلام مجاهدین برای نخستین بار پس از ضربه اپورتونیستی در سال ۱۳۵۴ بر پیکر سازمان، در صحنه سیاسی ایران بارز و آن را قطب بندی کرد. این تقابل سیل عظیم جوانان روشنفکر و

^{۲۴} خبرگزاری فارس به نقل از آخوند یونسی ۳ مرداد ۱۳۸۳: «...در جنگ روانی و تبلیغاتی، قبل از شلیک گلوله دل ها تسخیر می شود و به همین خاطر سالانه مبالغ بسیاری صرف جنگ های تبلیغاتی می گردد...»

انقلابی را به سمت ایدئولوژی مجاهدین سوق داد. پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی، خمینی که از سال‌ها پیش بالندگی و موفقیت مجاهدین در جذب نسل جوان را به چشم دیده و از آن کینه‌ها بدل داشت، ناگزیر به مقابله با گسترش پایگاه اجتماعی مجاهدین بخصوص در نسل جوان که اکثریت جمعیت جامعه جوان ایران را در برمی‌گرفت، بر آمد و چون حرفی بالاتر و منطقی برای مقابله نداشت با توسل به دروغ و ردیف کردن اتهاماتی از قبیل «آتش زدن خرمن‌ها... توسط منافقین» و یا اینکه «خودشان خودشان را شکنجه می‌کنند...» و... آن‌هم در مقام یک مرجع تقلید که در آن زمان مشروعیت مذهبی، سیاسی و انقلابی! در شخص او گره می‌خورد، جنگ روانی علیه مجاهدین را شخصاً آغاز کرد. پس از آن هیچ‌گاه این جنگ روانی به مثابه یک رویکرد آخوندی با مخالفین متوقف نشد اگرچه فراز و نشیب داشت اما خمینی و جانشینش هرگز این حربه را کنار نگذاشتند.

اما فراز جدید جنگ روانی به شکل گسترده و کنونی‌اش از فردای سقوط حکومت سابق عراق توسط رژیم و مزدورانش در عراق علیه مجاهدین آغاز شد.

با سقوط حکومت سابق عراق و هرج و مرج ناشی از انحلال ارتش و نیروهای پلیس و پس از اینکه مهیب‌ترین بمباران‌های هوایی نیروهای ائتلاف نتوانست تهدید مجاهدین برای رژیم را برطرف کند، بمبارانهایی که با بندوبست‌های پشت پرده رژیم آخوندی و آمریکایی‌ها پیش از حمله به عراق در ژنو صورت گرفته بود.^{۲۵} وزارت اطلاعات آخوندی و نیروی تروریستی قدس در تلاشی دیگر باره تمام تمرکز خود را روی نابود کردن تهدید اصلی رژیم یعنی سازمان مجاهدین متمرکز کردند.^{۲۶} با این تفاوت که پس از قرارداد آتش‌بس بین مجاهدین و نیروهای آمریکایی و به دنبال آن تحویل‌دهی داوطلبانه کلیه سلاح‌های ارتش آزادیبخش به نیروهای آمریکایی، میزی که رژیم برای رودررو قرار دادن ارتش آزادیبخش با نیروهای آمریکایی چیده بود برهم ریخت شد.^{۲۷} به این ترتیب مجاهدین تحت پوشش کنوانسیون چهارم ژنو به‌عنوان افراد حفاظت شده قرار گرفتند. از این پس رژیم به‌خوبی فهمید که تمامی توطئه‌هایش در انهدام نظامی سازمان به‌طور کامل به شکست انجامید و علاوه بر آن دستش برای عملیات نظامی هم بسته شد. بنابراین تنها راه پیش‌رو برای رژیم توسل به جنگ روانی یا به عبارت دقیق‌تر استفاده از ترفند کثیف «خانواده» بود.

^{۲۵} روزنامه واشینگتن‌پست به تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۸۱ پیش از حمله به عراق خبر یک دیدار مخفی بین مقامات رژیم ایران و آمریکا جهت استرداد مجاهدین را منتشر کرد. این روزنامه نوشت: «در یک دیدار مخفی در ژنو، دو طرف مبادله دستگیرشدگان تروریست را بررسی کردند».

^{۲۶} رژیم در این ملاقات دو هدف را دنبال می‌کرد اول: نیروی جایگزین و اپوزیسیون اصلی خود را به دست نیروهای ائتلاف بمباران و نابود کند و دوم با انهدام مجاهدین اصلی‌ترین مانع، گسترش و نفوذ بنیادگرایی (خلافت اسلامی!) در عراق به‌عنوان اولین گام و مستعدترین کشور برای تشکیل «خلافت» را از پیش‌رو بردارد!

^{۲۷} شمخانی «خطر منافقین بی‌سلاح به مراتب بیشتر از منافقین مسلح است».

تا پیش از تحویل دهی حفاظت از سوی آمریکایی‌ها به دولت دست‌نشانده مالکی، این جنگ در قالب کاروان‌های اعزامی وزارت اطلاعات تحت عنوان «دیدار خانوادگی» جریان داشت؛ اما پس از اینکه این پروژه هم در همان گام‌های نخست وقتی که بسیاری از خانواده‌ها به محض ورود به اشرف از طریق اقوامشان در اشرف با دروغ‌های رژیم هوشیار شده و بعضاً خود به پیک‌های اشرف در داخل کشور تبدیل گردیدند؛ این توطئه نیز شکست خورد. اما پس از تحویل‌دهی حفاظت به نیروهای مالکی زمینه برای سیرک وحوش تحت حمایت و حفاظت کامل نیروهای مالکی فراهم گردید...

منظور از بیان این مقدمه این است که روشن باشد که من شخصاً و همه ما به صفت سازمان مجاهدین چگونه از فردای سقوط دولت عراق وارد این جنگ کثیف روانی شدم و شدیم. البته ما همواره به رژیم آخوندی گفته و بازهم می‌گوییم که «بجنگ تا بجنگیم»! ما از این جنگ نه تنها خسته نمی‌شویم که خسته‌تان خواهیم کرد تا روزی که سرنگونتان کنیم.

افشاگری علیه مزدوران

در ۱۰ آذر ۱۳۸۹ هیأتی از ژنو برای بررسی بسیاری از شکایات ساکنان به اشرف آمد. در این رابطه نمایشگاهی از فعالیت‌ها و توطئه‌های مزدوران وزارت اطلاعات با اسناد و عکس‌های متعدد که تا آن زمان در اشرف انجام داده بودند ترتیب داده شد. من هم به واسطه حضور «محمد اکبرزاده» برای افشاگری با این هیأت در حاشیه این ملاقات شرکت داشتم و با اسناد و مدارک کافی دست به افشای مزدوران و مأموران وزارت اطلاعات زدم. آقای بومدرا و هیأت همراه ایشان تمامی عکس‌ها و سندها را رؤیت کردند. من در این ملاقات توطئه کثیف وزارت اطلاعات و اهداف شومی که پشت پرده خانواده و عواطف خانوادگی دنبال می‌کنند را تشریح کردم. علاوه بر توضیحات شفاهی، حرف‌هایم را که از

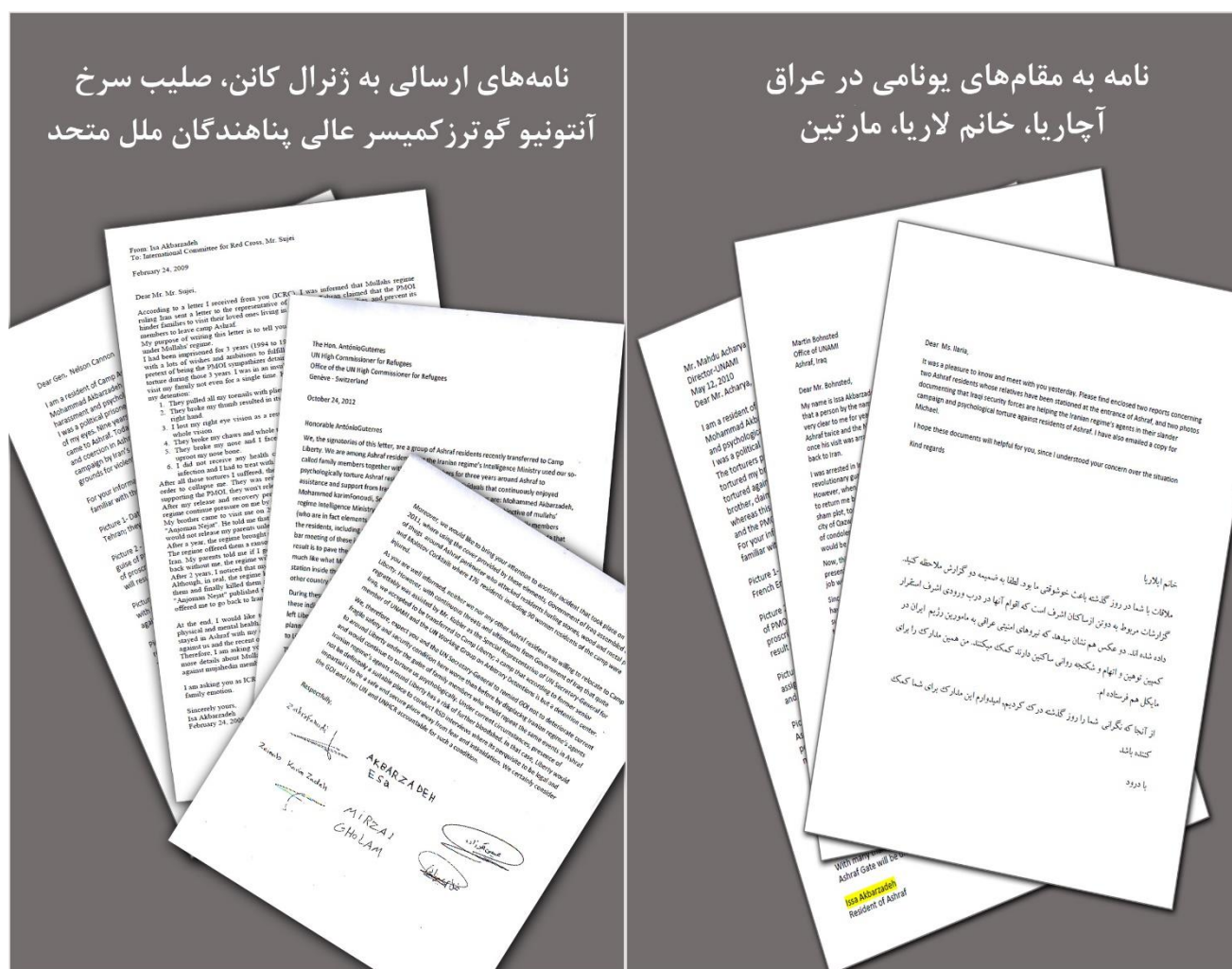


ملاقات با فرج فینیش و هیأت ژنو به اشرف - ۱۰ آذر ۱۳۸۹

پیش مکتوب کرده بودم را هم به اعضای هیأت دادم تا رسماً ثبت شود. در همان دیدار، اعضای هیأت نسبت به اقداماتی که خود شاهد بخشی از آن بودند اشراف پیدا کردند. آنها در زمان بازدید صدای گوش خراش بلندگوها را که در حال تهدید و فحاشی بودند می شنیدند. آنها با تأکید به این حقیقت اذعان کردند که این اقدام، شکنجه به شمار می آید.

بخشی از نامه های افشاگرانه و شکایت به مقام های بین المللی

به دنبال توطئه های مستمر مأموران اطلاعات رژیم در سیرک وحوش و به دنبال آن حملات وحشیانه ارتش سرابا مسلح مالکی به اشرف که با بهانه های ساختگی صورت می گرفت اقدام به نامه نگاری به ارگان های بین المللی و همچنین نیروهای آمریکایی کردم. در تمامی این نامه ها تلاش کردم به نقش مزدوران و رابطه آنها با وزارت اطلاعات با اسناد متقن و مدارک، افشاگری نمایم بخصوص اینکه من خود شاهی برای ماهیت واقعی این مزدوران بودم.



قربانی محاصره پزشکی

در یک بررسی اجمالی در تاریخ جنگ‌ها می‌توان به‌روشنی دریافت که لازمه به‌کارگیری قهر و سرکوب نظامی بین دو نیروی متخاصم، زمینه‌سازی یا به عبارت دقیق‌تر فراهم کردن شرایط سرکوب نظامی از طریق جنگ روانی است. معمولاً برای جنگ روانی دو هدف مدنظر است. این دو هدف بسته به شرایط به‌کارگیری آن می‌تواند اهداف متفاوتی را دنبال کند.

اول در عرصه سیاسی که باهدف زمینه‌سازی افکار عمومی به‌منظور مشروعیت دادن به سرکوب و اقدام نظامی صورت می‌گیرد. دوم در عرصه تاکتیکی، که هدف، کاهش توان رزمی (مقاومت) نیروهای مورد تعرض، از طریق تضعیف روحیه آن‌ها است.

اما در یازده سال پایداری مجاهدان اشرفی هر دو هدف از سوی وزارت اطلاعات مدنظر بوده است، رژیم از یکسو با شکنجه روانی به دنبال خسته‌کردن، در هم شکستن و وادار کردن افراد به تسلیم است. از سوی دیگر با دروغ‌پردازی و شیطان‌سازی از سازمان مجاهدین به دنبال مشروعیت دادن و زمینه‌سازی جنایت بوده و هست. ازجمله می‌توان از ۳ قتل‌عام در اشرف، ششم و هفتم مرداد ۱۳۸۸، ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ و ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ و همچنین ۴ تهاجم موشکی به لیبرتی نام برد.

من در این یازده سال که جنگ روانی از سوی مأموران وزارت تحت نام «خانواده» در اشرف جریان داشت، در دو حمله به اشرف، مرداد ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۹۰ مورد هدف قرار گرفته و به‌شدت مجروح گردیدم. علاوه بر آن در اولین تهاجم موشکی به لیبرتی در ۲۱ بهمن ۱۳۹۱ از ناحیه چشم مجروح شدم. جراحی که می‌توانست با رسیدگی به‌موقع به بهبودی کامل منتهی گردد؛ به دلیل محاصره جنایت‌کارانه پزشکی از سوی کمیته سرکوب در لیبرتی به ضایعات جبران‌ناپذیری منجر شد.

جراحی در تهاجم ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸

در تهاجم ششم و هفتم مرداد ۱۳۸۸ من بر اثر زیرگرفته شدن عامدانه با هاموی ارتش مهاجم مالکی، از ناحیه کمر، دست و پای راست مجروح شدم و نیاز به رسیدگی پزشکی داشتم، اما به دلیل محاصره اشرف امکان درمان پزشکی وجود نداشت و از این‌رو بایستی به بیمارستان‌های عراقی مراجعه می‌کردم. من یک روز پس از جراحی‌هایم به همراه ۵ تن دیگر از مجروحان حمله، به کلینیک پزشکی «عراق جدید» که خودمان همه امکانات آنرا به عراقی‌ها داده بودیم، واقع در درب شیر اشرف مراجعه کردیم، ولی نیروهای مالکی مانع مراجعه ما به کلینیک شدند و پس از یک ساعت معطلی ما را مجدداً به کلینیک خودمان در اشرف که به دلیل محاصره دارویی در مضیقه شدید امکاناتی قرار داشت بازگرداندند. ۴ روز بعد نیروهای آمریکایی به اشرف آمدند و مجروحان بستری‌شده در بیمارستان اشرف به آن‌ها اعتراض کردند که چرا به وضعیت‌شان رسیدگی نمی‌شود و حداقل به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود که به بیمارستان به‌منظور معالجه مراجعه کنند. به‌رغم همه اعتراضات کماکان اجازه معالجه در بیمارستان‌های خارج اشرف به ما داده نشد.

جراحت در تهاجم ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

در تهاجم ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ مجدداً از ناحیه پا مورد اصابت تیر مستقیم قرار گرفته و مجروح شدم. این بار هم مجدداً به کلینیک «عراق جدید» مراجعه کرده و نزد دکتر! «عمر»^{۲۸} رفتم. از ابتدای ورودم به کلینیک عراقی مورد آزار و اذیت نیروهای مالکی و دکتر عمر قرار گرفتم و حدود ۲ ساعت معطل شدم تا مرا نزد پزشک ببرند. با وجود این که تخت‌هایی که خودمان برای کلینیک تهیه کرده بودیم، خالی بود اما مجروحان و از جمله مرا با برانکارد روی زمین گذاشتند و پانسمانی را که پزشکان خودمان برای جلوگیری از خونریزی انجام داده بودند، باز کردند و دیگر محل زخم را پانسمان نکردند و همان‌طور مرا به همراه ۳ مجروح دیگر که آن‌ها هم از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند در یک آمبولانس به صورت نشسته قرار داده و به بیمارستان بعقوبه منتقل کردند.

در بیمارستان ابتدا نیروهای مسلح مالکی با بهانه تراشی مانع انجام رسیدگی‌های اولیه به ما شدند. تا این که پس از یک ساعت، پزشک جراح من و دیگر مجروحان را معاینه کرد و گفت: «نیاز است که این‌ها بستری شده و عمل جراحی روی آن‌ها صورت بگیرد». سپس همان پزشک دستورالعملی را مبنی بر انجام کارهای فوق، نوشت. پس از رفتن وی، نیروهای مالکی آمده و گفتند که شما معاینه شده‌اید، دیگر کارتان تمام است، باید به اشرف بازگردید. هرچه ما در مقابل به آن‌ها اعتراض کردیم ولی آن‌ها گوششان بدهکار نبود و حتی مانع پانسمان جراحات‌ها توسط پرستاران شده،



پس از اصابت گلوله به زانو
۱۹ فروردین ۱۳۹۰ کلینیک اشرف



پس از زیر گرفته شدن توسط هاموی
نیروهای مالکی ۷ مرداد ۱۳۸۸

^{۲۸} یکی از جنایتکاران وابسته به نیروی قدس که به دلیل جنایت‌های بی‌شمارش در شکنجه و عذاب دادن مجروحین و بیماران در میان ساکنان به «عمر شکنجه‌گر» معروف بود

ما را به اشرف بازگرداندند. در مقابل درب اشرف نیز به مدت ۲ ساعت در حالیکه درد جانکاه جراحی داشتیم، ما را معطل کردند و اجازه ورود آمبولانس‌ها به اشرف را نمی‌دادند.

جراحی در موشک باران لیبرتی

در نخستین موشک باران لیبرتی در ۲۱ بهمن ۱۳۹۱ از ناحیه چشم راست و هر دو پا مورد اصابت ترکش قرار گرفتیم. در آن تهاجم تروریستی، لیبرتی فاقد کمترین امکانات درمانی بود. در درمانگاه دولتی لیبرتی حتی آمبولانس هم برای انتقال مجروحان به بیمارستان وجود نداشت. عوامل مالکی اجازه ندادند امکاناتی که در اشرف داشتیم را به لیبرتی منتقل کنیم. علاوه بر این مأموران اطلاعات ارتش عراقی هم در انتقال مجروحان به بیمارستان انواع بهانه‌گیری و مانع‌تراشی می‌کردند. همین کارشکنی‌ها باعث شهادت برادران مجاهد مهدی عابدی و علی احمدی شد. بالاخره پس از تأخیر بسیار، ما را به بیمارستان یرموک در بغداد منتقل کردند. در آنجا هم نیروهای مالکی مانع ورود ما به قسمت اورژانس بیمارستان شدند. اما با دخالت چند تن از پرستاران شریف عراقی، موفق شدیم که به اورژانس وارد شویم. همچنین پس از اعتراض‌های بسیار، رئیس بیمارستان تعدادی از پزشکان و پرستاران را برای درمان ما اختصاص داد. پزشک عراقی پس از معاینه چشمم بدون بیهوشی و یا بردن به اتاق عمل در همان اتاق مراجعات ترکش را از چشمم بیرون کشید! این اقدام غیرحرفه‌یی پزشک بیمارستان باعث شد تا از ناحیه چشم راست دچار ضایعه‌یی جبران‌ناپذیر گردم. پس از عمل هم نیروهای مالکی مانع بستری شدن من در بیمارستان شده و مرا به همراه تعداد دیگری از مجروحان به لیبرتی بازگرداندند. از آن پس تاکنون به مدت ۲ سال است که در انتظار مراجعه به چشم پزشک و تعیین تکلیف عوارض ناشی از جراحی، هستم.

طی این ۲ سال چند بار به‌سختی توانستم قرار تخصصی چشم بگیرم، اما هر بار نیروهای مالکی به بهانه‌های مختلف و با آزار و اذیت‌های گوناگون مانع رفتن من نزد پزشک شده و یا آن‌قدر در انتقال ما به بیمارستان تأخیر می‌کردند که به‌قرار نمی‌رسیدم.



جراحی چشم راست بر اثر اصابت ترکش موشک - لیبرتی ۲۱ بهمن ۱۳۹۱

لازم است یادآوری کنم که بر اثر این محاصره ظالمانه تاکنون ۲۵ تن از برادران و خواهرانم زجر کش شده و به شهادت رسیده‌اند؛ دو تن از آخرین شهیدان این محاصره ظالمانه مجاهدان شهید علی سالاری که ۱۵ بهمن ۱۳۹۳، و سیدجلال عابدینی است که در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۹۴ در لیبرتی جان باختند.

تاکنون بارها از نحوه برخورد نیروهای عراقی تحت امر مالکی هنگام خروج از لیبرتی و یا ممانعت آن‌ها از اجرای قرارداهایم به یونانی شکایت کرده‌ام ولی تاکنون هیچ ترتیب اثری داده نشده است. من در شکایت نامه‌ام به عفوبین‌الملل همه موارد اذیت و آزار دو سال گذشته را یادآور شده‌ام. همچنین در یک نامه خطاب به دبیر کل ملل متحد شکایت خود را از جنایت‌کاران نوشتم:

عالیجناب بان کی مون دبیر کل سازمان ملل متحد

من عیسی اکبرزاده یکی از ساکنین زندان لیبرتی هستم که در حمله موشکی به کمپ لیبرتی چشم راست خودم دچار آسیب دیدگی شد. ما همچنان از امنیت برخوردار نیستیم، دوستانم در اشرف مورد یک حمله وحشیانه از طرف نیروهای مالکی موسوم به لشکر کثیف که متشکل از جنایتکاران و قاتلان است، قرار گرفتند. در این حمله ددمنشانه ۵۲ تن از دوستان و یاران عزیزم جانشان را از دست دادند و ۷ تن توسط این نیروهای وحشی به گروگان گرفته شدند. من مالکی را متهم می‌کنم که شخصاً دستور این حمله را به دستور قاسم سلیمانی صادر کرده است، من ژنرال جمیل فرمانده پلیس دیالی را متهم می‌کنم که شخصاً در صحنه حاضر و حمله را فرماندهی و هماهنگ کرده است، من نقیب حیدر و رائد احمد خضیر را متهم می‌کنم که شناسایی حمله را انجام داده‌اند و اکنون هم در ورودی لیبرتی به اذیت و آزار ما مشغول هستند. من متهم می‌کنم هر کس را که بر روی این جنایت چشم ببندد و جانیان را با سکوتش برای قتل‌های بازهم بیشتر از ما تشویق و ترغیب کند. آقای مون، سازمان شما به این دوستان من در یک توافق ۴ جانبه قول حفاظت داد، اما من از شما می‌خواهم که برای جلوگیری از این وضعیت به دولت عراق فشار بیاورید که ۷ گروگان ما را آزاد کند. یک کمیته حقیقت‌یاب بین‌المللی تشکیل دهید و به این جنایت رسیدگی کنید و جانیان را به پای میز محاکمه جنایات جنگی بکشانید. با استقرار نیروهای کلاه آبی خودتان در لیبرتی حفاظت ما را که قول آن را داده‌اید تأمین کنید.

با تشکر

عیسی اکبرزاده

اعتصابی در زندان لیبرتی

[TO: sg@un.org](mailto:sg@un.org)

Subject: fulfill your promise of protection by dispatching blue helmets to Liberty.

Dear UN Secretary-General,

My name is Essa Akhbarzadeh and I am a resident of Liberty Prison. My right eye was injured during the missile attack on Liberty. We still have no security. My friends in Ashraf were subjected to a brutal massacre by Maliki's forces called as Dirty Corps which is a bunch of murderers and criminals. 52 residents lost their lives and seven were taken hostage by these criminal forces. I accuse Maliki because he personally ordered this war crime on orders from Kazem Solaimani. I accuse General Jamil Al-Shemeri, the head of Dialah Police, who was personally present at the scene of the crime and coordinated and commanded this massacre. I accuse Captain Heidar and Major Ahmed Khozair who prepared for this attack and they are now stationed in Liberty harassing us. I accuse all those who close an eye on this crime and encourage the criminals for further crimes by their silence.

Mr. Ban Ki-moon,

Your organization promised protection to my 52 friends via the quadrilateral agreement.

In order to prevent further deterioration of this situation, I urge you to pressure Iraqi government to release the hostages now. Form a fact-finding mission to investigate this genocide and bring the perpetrators of this crime to justice. And fulfill your promise of protection for us by dispatching blue helmets to Liberty.

Thankfully,

Essa Akhbarzadeh

On hunger strike in Liberty



شورای ملی مقاومت ایران

اشغال اشرف - شماره ۲۴

National Council of Resistance of Iran

مالکی دزخیم در صدد است مجروحان حمله جنایتکارانه به اشرف را زجر کش کند

بیمارستان معقوبه
عمل جراحی و
جواب

یکشنبه شب، ۲۱ فروردین، نیروهای عراقی ۳۲ تن از مجروحان نهادیم جنایتکارانه بستری بودند بدون حداقل رسیدگیهای پزشکی به اشرف برگردانده رسیدگیهای جدی پزشکی داشتند و به همین دلیل به بیمارستان ابوالهیم محمدیان یکی از این مجروحان قول بود کردند. صبح روز یکشنبه حتی برای آمدن اشرف باز گردانده عیسی اگوزادی رسید

نیروهای جنایتکار عراقی تا کنون از تحویل پیکر کشتن از شهدا، حسین احمدی، مجید عبادیان، صبا هفت برادران، حسن اوائی، مرتضی بهشتی و علیرضا طاهرلو که در بیمارستانهای معقوبه و بغداد به شهادت رسیدند، به خانواده هایشان امتناع کرده اند.

یک هدف دیگر نیروهای تحت امر مالکی از بازگرداندن مجروحان اینست که پزشکان و پرسنل پزشکی و مردم در بیمارستانهای بغداد و معقوبه از ابعاد جنایتهای مالکی مطلع نشوند. علی غیدان فرمانده نیروی زمینی مالکی و قاتل معاهدان، در روز ۲۰ فروردین در شوی تبلیغاتی خود گفت تنها سه تن در اشرف کشته و ۳۴ تن زخمی شدند که ما همگی آنها را که جراحتهای ناچیزی دارند به بیمارستان معقوبه رساندیم و امروز با دکتر صحبت کردیم که گفت بیشتر آنها بیمارستان را ترک خواهند کرد و ممکن است جز ۱۰ نفر کس دیگری در بیمارستان باقی نمانند.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران
۲۲ فروردین ۱۳۹۰ (۱۱ آوریل ۲۰۱۱)

نامه به عفو بین الملل

من عیسی اکبرزاده هستم که به همراه سری هفتم از اشرف به لیبرتی منتقل شدم. من پس از آمدن به لیبرتی در اولین موشک باران در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۹۱ (۹ فوریه ۲۰۱۳) از ناحیه چشم و پا مورد اصابت ترکش قرار گرفتم که در این رابطه چشم راستم دچار آسیب دیدگی شدید شد و بینایی اش را به طور کامل از دست داد. در این رابطه من به دکترهای عراقی در کلینیک عراقی مراجعه کردم که دلیل آن عفونت های پی در پی چشمم بود، آن ها در تشخیص خود اعلام کردند که بایستی نزد دکتر متخصص چشم در بیمارستان ابن الهیثم بغداد بروم و این موضوع را در اسنادی که به ضمیمه می باشد قید نموده اند. من برای رفتن به بیمارستان و اجرای قرارهای مشخص شده از طرف پزشکان عراقی موجود در کمپ ۷ بار برای رفتن به بیمارستان اقدام کردم که در تمام این ۷ مورد دکترهای عراقی کلینیک کمپ برایم اجازه^{۲۹} صادر نمودند، شرح این ۷ بار تردد و اذیت هایی که شده ام و عدم اجرای قرارهایم به شرح زیر است:

اولین قرارم در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ (۲۲ آوریل ۲۰۱۳) برای تعیین تکلیف کردن درصد بینایی چشمم بود که با توجه به تأخیری که در خروجم ایجاد کردند و پس از اینکه بازرسی کامل را انجام دادند برای خروج ما کارشکنی و تأخیر کردند. من و بیماران دیگر را یک و نیم ساعت در ورودی کمپ نگه داشتند به همین خاطر ساعت ۱۱۰۰ از آنجا به سمت بغداد رفتیم، وقتی به بیمارستان در بغداد رسیدیم همه دکترها زمان کارشان تمام شده بود و در حال خروج بودند و دکتر خود من شخصاً گفت؛ من نیاز است که روی چشمان شما کار کنم ولی الآن وقت برای این کار ندارم و مجبور شدم بدون هیچ ریل درمانی به کمپ برگردم.

دومین بار در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۹۲ (۲۵ می ۲۰۱۳) مجدداً با اجازه دکتر از کلینیک کمپ برای درمان چشمم قرار شد به بغداد بروم ولی در این تاریخ پس از اینکه به بیمارستان رسیدیم بدون اطلاع از قبل به من گفتند که باید سریع برگردید در صورتی که پیش از رفتن چیزی در این زمینه به من گفته نشده بود. لذا مجبور شدم بدون تکمیل ریل درمان بازگردم.

سومین بار به دلیل عفونت شدید چشم، به دکتر کمپ مراجعه کردم و طبق تشخیص وی به دلیل عفونت شدید و تب بالای ۴۰ درجه قرار شد به صورت اورژانس مرا به بیمارستان در بغداد منتقل نمایند. ولی بنا بر دلایل واهی و کارشکنی های عوامل کمیته سرکوب پس از ۳ ساعت معطلی به بغداد برده شدم، ابتدائاً به بیمارستان یرموک (قسمت اورژانس) منتقل شدم در آنجا گفتند که تنها کاری که ما اینجا می توانیم بکنیم این است که تب شما را پایین بیاوریم ولی باید به بیمارستان تخصصی چشم یعنی ابن الهیثم بروید. در اینجا بود که نفرات پلیس گفتند ما فقط مأموریت داریم که در این بیمارستان شما و مسأله شما را حل و فصل بکنیم، لذا شما باید به لیبرتی برگردید و از آنجا اجازه گرفته و به بیمارستان چشم بروید و به همین خاطر مرا که اورژانس هم بودم به لیبرتی بازگرداندند و دیگر به بغداد نبردند.

^{۲۹} اجازه برگه یی است که پزشک متخصص عراقی در کلینیک لیبرتی پس از معاینه بیمار به دلیل امکانات محدود کلینیک به منظور درمان بیماری در بیمارستان های بغداد صادر می کند.

چهارمین بار در تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۹۳ (۲۱ آوریل ۲۰۱۴) مجدداً دچار عفونت شدید چشم شدم که این بار نیز دکتر عراقی کلینیک کمپ تشخیص داد که به صورت اورژانس بایستی به بیمارستان منتقل شوم ولی موقعی که می‌خواستیم برای بیمارستان برویم اطلاعات ارتش عراق اعلام کرد که مترجم و پرستار من آقای فرشاد رئیس‌زاده نمی‌تواند با من بیاید و تحت این اجبار ناچار شدم که مترجم خود را عوض کرده و آقای عباس بزرگان را به همراه خود ببرم. من در این مرحله ۳ ساعت معطل شدم در ادامه وقتی به ورودی کمپ رسیدیم اطلاعات ارتش عراق برای چک من، مرا که روی برانکارد بودم بیرون آورده و به بهانه چک زیر برانکارد مرا روی زمین انداختند و وادارم کردند که کفش و جورابم را برای چک در بیاورم و پس دکمه‌های پیراهنم را برای چک باز کردند درحالی که در تب می‌سوختم و همین موارد و بسا بدتر را با نفر همراهم انجام دادند و به وی اهانت نمودند و ساک‌های وی را روی زمین، خالی و پخش کردند و با پا وسایل وی را به هم می‌زدند که یک ساعت تمام به این کار ادامه دادند. این بار مرا مجدداً به بیمارستان یرموک بردند در صورتی که باید به بیمارستان چشم ابن الهیثم می‌رفتیم و مجدداً بدون مداوا به لیبرتی برگردانده شدیم.

پنجمین بار در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۹۳ (۲۲ آوریل ۲۰۱۴) با آقای عباس بزرگان برای رفتن به بیمارستان اقدام کردیم ولی این بار اطلاعات ارتش عراق گفت که وی نمی‌تواند بیاید و من مجبور شدم دو بار مترجم عوض کنم که به این خاطر یک ساعت معطل شدیم، بعد که به ورودی کمپ رفتیم در آنجا نیز معطل بازرسی و آمدن اسکورت شدیم و به جای ساعت ۰۸۳۰ که باید حرکت می‌کردیم ساعت ۱۱۰۰ از آنجا خارج شدیم و وقتی رسیدیم دکتر متخصص من رفته بود و مجبور شدم به یک دکتر دیگر مراجعه کنم که این دکتر نیز اعلام کرد حل مشکل شما در توان من نیست و بایستی دکتر خودتان باشد و ما مجبور شدیم بدون هیچ ریل درمانی به کمپ برگردیم.

ششمین بار در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۹۳ (۶ سپتامبر ۲۰۱۴) مجدداً به دلیل درد زیاد و عفونت شدید چشم به دکتر کلینیک عراقی کمپ مراجعه کردم وی گفت بایستی به بغداد بروی که پس از یک و نیم ساعت معطلی در ورودی کمپ به بیمارستان ابن الهیثم رفتیم. دکتر متخصص در بیمارستان ابن الهیثم به نام دکتر محسن صالح مهدی گفت شما باید نزد دکتر جراح آقای دکتر فراس بروید تا بتواند این مشکل را حل کند زیرا چشم شما نیاز به جراحی دارد ولی چون باید به بیمارستان دیگری نزد وی می‌رفتیم نیروهای تحت امر اطلاعات ارتش عراق نگذاشتند که من به این بیمارستان برای معاینه و عمل جراحی و گرفتن قرار بروم و دوباره بدون گرفتن نتیجه به کمپ برگشتیم.

هفتمین بار پس از یک وقفه طولانی به دلیل اینکه اطلاعات ارتش عراق اجازه نمی‌داد بیماران به دو بیمارستان مراجعه کنند. در تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۹۳ (۲۲ اکتبر ۲۰۱۴) مطابق ویزیت و معاینه دکتر عراقی و توصیه یونانی که از امروز شما می‌توانید به ۲ بیمارستان بروید برای رفتن اقدام کردم ولی درست موقع رفتن اطلاعات ارتش عراق اعلام کرد که نمی‌توانید به ۲ بیمارستان بروید، ما که ۶ نفر بودیم (۴ نفر مشکل چشم داشتیم و ۲ تن از خواهرانمان عمل جراحی در بیمارستان یرموک) پس از این صحبت مجبور شدیم که انتخاب بکنیم که کدام اکیپ (چشم یا عمل جراحی) برای قرار برویم، در اینجا خواهرانمان چون چشم من دچار عفونت بود قبول کردند که نروند و ما به بیمارستان برویم، وقتی پس از یک و نیم ساعت معطلی به بیمارستان رسیدیم گفته شد که دکتر متخصص در حال

عمل جراحی چشم است، صبر کنید تا تمام شود، ولی نیروهای عراقی قبول نکردند و گفتند معلوم نیست که عمل کی تمام می‌شود و من را به اجبار نزد یک پزشک غیرمتخصص و عمومی بردند، وی گفت من کاری نمی‌توانم بکنم و پس از شستشوی مختصر چشم، مرا به کمپ برگرداندند.

علاوه بر این موارد یکبار دیگر دکتر عراقی کمپ برای من درست ۲ روز پیش از عاشورا احاله نوشت که به بیمارستان بروم ولی مجدداً به خاطر اینکه اطلاعات ارتش عراق رفتن به ۲ بیمارستان را قبول نکرد نتوانستم بروم و از ورودی کمپ برگشتم.

بنابراین من با پروسه‌یی که برای شما شرح دادم از شما درخواست دارم که مانع از این اقدامات ضد انسانی علیه ما بیماران در لیبرتی بشوید. شما می‌دانید که استفاده ابزاری از نیازهای انسانی برای شکنجه و آزار و اذیت هر انسانی جرم و جنایت علیه بشریت است، از شما درخواست دارم که با صدور بیانیه این اقدام دولت عراق را محکوم کرده و فشار بیاورید که ما در لیبرتی بتوانیم از امکانات پزشکی بدون هیچ محدودیتی و به‌صورت آزادانه برخوردار باشیم و این حداقل حق انسانی من می‌باشد، این وضعیت می‌طلبد که شما در آن دخالت نموده و به این درد و رنج ما پایان بدهید.

با تشکر
عیسی اکبرزاده
لیبرتی

برگه‌های ارجاع بیمار از سوی پزشک کلینیک عراقی کمپ لیبرتی جهت درمان در بیمارستان‌های بغداد که به دلیل کارشکنی‌های کمیتهٔ سرکوب هیچکدام از قرارها اجرا نگردید!!

[illegible]

۳
۹
۳
۱

هسته املی دعوا تا آنجا که به رژیم آخوندی مربوط می‌شود بر سر حضور سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف یا لیبرتی و یا انتقال آن‌ها به خارج از عراق نبوده و نیست. بلکه دعوا بر سر موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان تنها نیروی جنگنده ضد رژیم است که تهاجمی باندهای درونی رژیم آخوندی آن را تنها تهدید موجودیت خود می‌دانند و می‌خواهند آن را به طور فیزیکی نابود و یا زیر فشار وادار به تسلیم نمایند!

سخن آخر

روپاروپی مجاهدین
و رژیم آخوندی

سخن آخر

رویارویی مجاهدین و رژیم آخوندی

از نخستین روزهای پس از به قدرت رسیدن خمینی در سال ۱۳۵۷، یک رویارویی ایدئولوژیک - سیاسی بین مجاهدین و رژیم آخوندی در صحنه سیاسی ایران ظهور کرد. از یک سو مجاهدین خواهان استقرار حاکمیت مردم و آزادی‌های فردی و اجتماعی بودند تا به این وسیله رشد و شکوفایی ایران را پس از سال‌های سیاه دیکتاتوری‌های شاه و پدرش تضمین نمایند. از سوی دیگر خمینی و باند جنایتکارش در تلاش بودند که از فرصت به دست آمده، روی موج انقلابی که خود هیچ نقشی در آن نداشتند، سوار شده و به هر قیمت و در کوتاه‌ترین زمان، «خلافت ارتجاعی» تحت عنوان دجالگرانه «ولایت فقیه» را در سرتاسر کشورهای اسلامی بگسترانند. به همین دلیل هم از نخستین روزهای پس از سرنگونی شاه، حمله به هواداران و دفاتر سازمان مجاهدین در دستور کار باندهای سازمان یافته رژیم آخوندی قرار گرفت. زیرا از سال‌ها پیش برای خمینی روشن بود که مجاهدین آنتی‌تز اسلام ارتجاعی که او مبلغ آن است، می‌باشند. بنابراین تا آنجا که به خمینی برمی‌گشت موجودیت مجاهدین برابر با نفی موجودیت ایدئولوژیک او و حاکمیت ارتجاعی‌اش بود. این رویارویی تاکنون بیش از سه دهه در عرصه‌های مختلف وجود داشته و همچنان نیز ادامه دارد...

بنابراین پایداری ۱۱ ساله مجاهدین در اشرف نیز ادامه همین کشاکش تاریخی است که تنها به دلیل شرایطی که در آن قرار دارند شکل آن تغییر کرده است. کشاکش بین ارتجاع و ترقی که ریشه در تاریخ ایران دارد. جنگ کثیف روانی تحت عنوان دجالگرانه «خانواده» که از سوی آخوندهای جنایتکار در این رویارویی بکار گرفته می‌شود نه تنها چیزی کمتر از رویارویی سی و چند ساله نظامی و سیاسی با رژیم جنایتکار آخوندی ندارد، بلکه در فرازی بسا بالاتر و فوق‌العاده پیچیده‌تر از مراحل پیشین است.

هسته اصلی دعوا تا آنجا که به رژیم آخوندی مربوط می‌شود بر سر حضور سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف یا لیبرتی و یا انتقال آن‌ها به خارج از عراق نبوده و نیست. بلکه دعوا بر سر موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان تنها نیروی جنگنده ضد رژیم است که تمامی باندهای درونی رژیم آخوندی، آن را تنها **تهدید موجودیت خود می‌دانند و می‌خواهند آن را به طور فیزیکی نابود و یا زیر فشار وادار به تسلیم نمایند!**

بدون شک در کاکل ۱۱ سال پایداری پرشکوه، باید از دورانی نام برد که ارتجاع و استعمار در هماهنگی کامل با ۳۲۰ بلندگو به مدت ۶۷۷ روز، به طور مستقیم توسط مأموران وزارت اطلاعات رژیم آخوندی، به شکنجه روحی و روانی مجاهدان اشرفی پرداختند. اگرچه این تاکتیک برای به تسلیم کشاندن مجاهدین زندانی در دهه ۱۳۶۰ ناکارآمدی خود را ثابت کرد و همان طور که سردمداران رژیم به آن اعتراف می‌کنند به قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ منجر شد، به کارگیری آن توسط آخوندها آن هم پس از ۳۰ سال خود بیانگر افلاس و بن‌بست ایدئولوژیکی و استراتژیکی خلیفه ارتجاع در برابر اندیشه پویای مجاهدین است.

تمامی توطئه‌ها و در کاکل آن سیرک وحوش ولایت نه‌تنها به یمن پایداری پرشکوه مجاهدان اشرفی، درهم شکست، بلکه همان‌طور که آخوندها صراحتاً بارها و بارها به آن اذعان کرده‌اند نقش مجاهدین در تحولات ژئوپلیتیک منطقه و بخصوص در شکست استراتژی رژیم در عراق، سوریه و همچنین بن‌بست مرگبار اتمی، کلیدی و تعیین‌کننده است.

اگرچه تا روز سرنگونی این رژیم، توطئه علیه مجاهدان اشرفی تمام نخواهد شد؛ اما واقعیت این است که ما مجاهدین اشرفی در چند سال اخیر در رزمگاه لیبرتی در جنگ با رژیم بسا استوارتر و جنگنده‌تر شده‌ایم و پیشاپیش شلیک سنگین خود را به‌طور جمعی با عهدنامه‌های چراغ خاموش عاشورا و برافراشتن پرچم هیئات حسینی به دشمن کرده‌ایم و درنتیجه، آماده هرگونه توطئه‌یی از جانب آخوندها هستیم، که جز سرفرازی مضاعف برای مجاهدین و رسوایی و خفت بیش از پیش برای رژیم پلید آخوندی ثمری نخواهد داشت.

در جواب روضه‌های خطر در مورد مجاهدان پایدار اشرفی در لیبرتی که نیروی تروریستی قدس و وزارت اطلاعات و دُم و دمبالچه‌های رژیم و شرکا دائماً پیرامون آن دود و دم می‌کنند. حرف دلِ من و همه مجاهدین که از زبان سخنگوی مجاهدین در اسلو اعلام‌شده این است که: «...پیشنهاد مجاهدین بسیار ساده و قابل فهم است. فقط ۱۰ درصد از سلاح‌های حفاظت شخصی و انفرادی را که مجاهدین خود خریده‌اند برگردانید تا ببینیم چه کسی جرأت حمله و هجوم زمینی به لیبرتی پیدا می‌کند...».

پایان

شکنجه روانی توسط مزدوران وزارت درپوش خانواده!



دولت آمریکا در يك نقض عهد آشکار پرونده امنیت اشرف و حفاظت آن را در آذر ۱۳۸۷ به نیروهای نوری مالکی که سرسپردگی او به رژیم آخوندی بارها از سوی مقاومت ایران به مقامات آمریکایی گوشزد شده بود، تحویل داد. از این تاریخ به بعد توطئه های وزارت اطلاعات آخوندی در هماهنگی کامل با مقامات وقت عراقی و با استفاده از امکانات دولت عراق ابعاد جدیدی به خود گرفت.



روایتی از جنگ روانی یازده ساله علیه اشرف